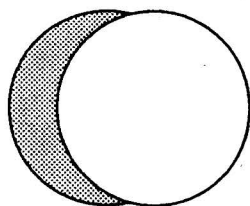


ظہور و زوال دستگیر پنجشیری

مؤلف: نور محمد سنگر

ظہور و زوال

(دستگیر پنجشیری)



نور محمد «سنگر»

مشخصات کتاب

نام کتاب : ظهور و زوال (دستگیر پنجشیری)

نویسنده : نور محمد «سنگر»

تیراژ : ۱۰۰۰ جلد

حق چاپ محفوظ است



زنبور درشت بی مروت را گوی
باری چو غسل نمی دهی نیش مزین

بسم الله الرحمن الرحيم

مطبوعات برون مرزی کشور بعد از سالهای ۱۳۵۷ هـ ش الی ۱۳۷۲ هـ ش در انحصار افراطیون مذهبی و سازمانهای سیاسی مخالف ح. د. خ. ا و تحت تأثیر تبلیغات زهر آگین عاملین اصلی بدبختی های ملت مظلوم ما و در رأس آنها سازمانهای جهنمی سی. آی. ای. و آی. اس. آی. انتلجنتس سرویس، ساواک، مؤساد... در اوج جنگ سرد میان ابر قدرت ها، به چنان مبارزهء شدید و خستگی ناپذیر علیه ملت، وطن و روشنفکران ما دست یازیدند و به بستن تهمت ها، افتراءات و چیدن توطئه ها و دسایس ناجوانمردانه متصل شدند که هزار بار دست شیطان را از عقب بستند.

بعد از انتقال قدرت سیاسی در سال (۱۳۷۲ ش) برای افراطیون و تنظیم های پشاور، قلم بدستان ح. د. خ. ا و متحدین آن که جبراً به مهاجرت کشانیده شدند و به ویژه عدهء از رجال و شخصیت های طراز اول می بایست به رد جعلیات و اکاذیب با قلم و زبان خویش، با منطق و برهان خویش بدون هراس از خار مغیلان، می

پرداختند که اسفناً چنین نشد و عدهء از انسان های با وجدان و شرف انقلابی از سطوح پایینی حزب کما فی السابق باز هم این رسالت را بدوش گرفتند. محترم نبی عظیمی، غفار حریف، نجیب روشن، عنایت سادات، عظیم شهبال... دست به کار شدند. کتب، مقالات، تحلیل های جامع اما نا کافی را تحریر و به چاپ رسانیدند که اعضاء حزب و روشنفکران وطن مدیون شان اند. عدهء هم مانند ستون پنجم از میان «قیماق خواران حزب» با نشر کتب، مقالات و تا سرحد ساختن گروه هائی به اصطلاح «اعتدالی»، «وطن»، «روشنگری»... تلاش کردند و می کنند تا حقیقت را کتمان و پروسهء بسیج و تجدید آرایش نیروهای ملی و دموکراتیک، و در قدم نخست حزب دموکراتیک خلق افغانستان را سد کنند. اما از تاریخ باید آموخته باشند و یا بیاموزند که مبارزه در راه عدالت اجتماعی، صلح واقعی، زدودن ستم ملی، دموکراسی، رفاهی همگانی... پایان ندارد. تا زمانیکه ظالم و ستمگر وجود دارد، مظلوم و ستمکش میرزمند و پیروز میشوند. اگر «ظهور و زوال» نویسان حکم زوال ما را صادر می کنند ما حلاج وار بر ایشان میگوئیم:

چون آفتاب بود مرگ و زیست ما
گر شام مرده ایم سحر زنده می شویم

در زمره کتاب های فاقد اعتبار تاریخی و ارزش علمی که از جانب ستون پنجم به نشر رسیده، میتوان از سیاهنامه های: افغانها ملتی که دو ابر قدرت جهان را به زانو در آوردند نوشته عزیز احمد عزیزی، دشنه های سرخ. نوشته فقیر محمد جان ودان... نام برد. اما اینک کتاب ظهور و زوال به اصطلاح حزب دموکراتیک خلق افغانستان از خامه دستگیر پنجشیری، یکی از شرکت کنندگان کنگره مؤسس این حزب، عضو دفتر سیاسی، عضو کابینه، (ملک الشعراء حزب)... از چاپ بر آمد و در دسترس علاقمندان تاریخ و اهل مطالعه قرار گرفت.

ارزش این کتاب در قدم نخست اینست که مؤلف آن اولین فرد از زمره رهبران ح. د. خ. است که دست به قلم برده و کتاب! نوشته است.

خواننده این کتاب با اشتیاق زیاد و به طور استثنائی تمایل به مطالعه هر چه زودتر آن داشته و می خواهد از قلم یکی از بازیگران عمده حوادث، حقایق پشت پرده و رازهای متعدد سر به مهر این حزب حادثه آفرین را بداند. اما آیا این کتاب پاسخگوی چنین عطش و ذهن کنجکاو است؟ برای پاسخ به این پرسش نگاه گذرانی میندازیم به متن آن.

قبل از همه لازم میدانم به عرض برسانم اینکه: بررسی مباحث مطابق بخشها و صفحات کتاب صورت گرفته و دلیل پراگندگی

حوادث نیز ناشی از همین نقص است.

این کتاب در ٤٦٠ صفحه با قطع و صحافت معمولی توسط کتاب فروشی فضل در بازار قصه خوانی پشاور، در دو قسمت تحت عنوان ١ - ظهور ح. د. خ. ١، ٢ - زوال ح. د. خ. ١ در يك جلد چاپ شده است. ناگفته نباید گذاشت که قسمت اول کتاب قبلاً نیز تحت همین عنوان (ظهور و زوال ح. د. خ. ١) به چاپ رسیده بود و این مکمل آن است.

کتاب متشکل است از پیشگفتار، مقدمه و پنج فصل در بخش اول و يك پیشگفتار و چار فصل در بخش دوم، کاستی های طباعتی و اشتباهات لفظی بخش دوم اصلاح نشده و در بخش اول نیز فقط به اصلاح غلطی های السنه توجه شده است که از ذکر مثال ها به منظور جلوگیری از طولیل شدن این نوشته صرف نظر گردید.

در ارائه دقیق مأخذ غفلت شده و خواننده در سر در گمی و حتی شك در حقیقت موضوع ترغیب میگردد، به طور مثال: مکرر نام مأخذ غلط تحریر یافته و صفحه و جلد و منبع نشراتی خالی گذاشته شده است. توجه شود پاورقی های صفحات زیر از بخش اول:

- د. ك. ی. ١، ٥، ٧، ١٥، ٢٤، ٤٣، ٤٥، ٤٩، ٦٠،
 ٧١، ٩٢، ٩٤، ٩٨، ١٠٧، ١١٢، ١٥١، ... باوجودیکه بعضی توضیحات ناقص درین پاورقی ها داده شده اما باز هم در اخیر عین



جملات و توضیحات در صفحات جداگانه تحت عنوان: فهرست مدارك، نگارش یافته که زاید است و ملال آور (یکی آنها). این نواقص در بخش دوم نیز نه تنها کاهش نیافته بلکه فزونی و کثرت دارد.

صرف نظر از کمبودهای فوق نظائر آنها که در برگیرندهء شکلیات است، از لحاظ محتوا و مضمون نیز نکاتی قابل تأمل به طور گسترده درین کتاب وجود دارد که شمهء نظریات خود را پیرامون آن ذیلاً تحریر میدارم:

نگرش به تاریخ افغانستان از سال ۱۷۴۷ م، تا تأسیس ح. د. خ. ا یا بهتر است بگویم تا زمان بیدان آمدن نخستین حلقات تجدد پسند و تحلیل وضعیت کشورهای مختلف در آن سالها هیچگونه رابطهء منطقی به «ظهور جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان» ندارد که زاید است و نا احسن.

چنانکه هوداست قسمت بیشتر از صفحات پخش اول کتاب را احتواء نموده که آزار دهنده و خسته کن می باشد.

از نقش پیشتاز بعضی شخصیت ها، در زمینه سازی ایجاد يك جنبش فراگیر ملی افغانستان اغماض صورت گرفته، مثلاً: از تلاش و مبارزهء علامه محمود طرزی در مشروطیت دوم، سهم او در مطبوعات بمثابهء پدر ژورنالیسم افغانستان و تربیت جوانان افغان با روحیهء میهن پرستانه جهت استرداد استقلال کشور، یا انکار عمدی

و کم اهمیت نشان دادن مبارزات ببرک کارمل فقید در ایجاد اتحادیهء محصلان، نقش برجسته و انکار ناپذیر نامبرده در دمکراسی قلابی شاه محمود خان (دورهء هفتم و هشتم شورای ملی) و بعد از آن تا تأسیس جمعیت دموکراتیک خلق... نقش دوکتورس انا هیتا راتب زاد در جنبش بیدار سازی و بسیج زنان بدور سازمان دموکراتیک زنان که خود سازمانده و مبتکر آن بود... نقش استاد شهید میر اکبر خیبر...

مؤلف کتاب برای نخستین بار در تاریخ معاصر کشور از شرکت مؤرخ شهیر و مبارز ستمدیدهء میهن میر غلام محمد غبار در کمیتهء تدارک کنگرهء مؤسس ذکر مینماید. اما دلیل کناره گیری بعدی او را در اختلافات میان نامبرده و ببرک کارمل مرحوم و ضعف روحیهء رزمی غبار و گویا عدم پذیرفتن مسؤلیت عواقب ایجاد جمعیت در صورتیکه مورد غضب زمامداران دربار قرار گیرند... به قید قلم می آورده و ادعا دارد که بعد از کناره گیری موصوف با عدهء بی دیگر بدیدن آن مرحوم رفته و ضمن صحبت غبار به آنها گفته است:

اختلاف نظرات ما، ماهیت سیاسی دارد در حال حاضر از حدود قانون اساسی و شاهی مشروطه نباید گامی فراتر نهاده شود...

در گفتهء بالا چند موضوع سوال برانگیز است.

۱- اگر واقعاً این حرف‌ها از غبار باشد، فهمیده نمی‌شود از کدام اختلافات نظرات بحث میشود؟ آیا موضوع ائتدولوژی مطرح است؟ آیا توافق روی مرامنامه و مشی جمعیت است که تا آن زمان بوجود نیامده بود؟ آیا غبار تشکل و مبارزه را برای نجات کشور از استبداد، فقر و عقب ماندگی ضروری نمی‌دانست و ده‌ها آیا‌های دیگر.

۲- ماهیت سیاسی:

بحث از کدام ماهیت سیاسی است؟ ماهیت سیاسی حزب و یا جمعیت بعدی؟ ماهیت سیاسی دموکراسی شاهی که در قانون اساسی جدید آن زمان مشخص شده بود؟ ماهیت سیاسی روان شاد ببرک کارمل که پنجشیری مدعی اختلاف آندو می‌باشد؟ در حالیکه باجود کناره‌گیری مرحوم غبار از جمعیت روابط شخصی میان آنان به گواهی شاهدان عینی همیشه صمیمانه بوده است؟ و نظائر اینها.

۳- در حال حاضر از حدود قانون شاهی مشروطه...

اگر بوجود آمدن يك جمعیت در يك مرحلهء ویژه‌ئی تاریخی در چوکات قانون اساسی شاهی مشروطه که عدهء از محققین آن را مترقی‌تر از قوانین کشورهای منطقه دانسته‌اند و رعایت آن نسبت به هر رهبر دیگر این جمعیت، از جانب کارمل فقید توصیه میشد و خود نیز به آن پابند بود و در چوکات آن در دفاع از حقوق مشروع خلق برخاست، و از جانب مردم به نمایندگی از شهر کابل به پارلمان راه

یافت، بمثابة عدول از حدود قانون ... تلقی میشود. پس در چوکات کدام قانون، غبار در جنبش مشروطیت دوم، دموکراسی اول (صدارت شاه محمود) مبارزه سیاسی کرد و تا سرحد ایجاد حزب و یا جمعیت وطن در شرائطی براتب دشوار اقدام نمود؟

واقعیت اینست که غبار مرد ترس و هراس نبود و گفته های بالا پرداخته ذهن پنجشیری است و حقیقت را در جای دگر سراغ باید کرد! بخش های بعدی این کتاب نشان دهنده اینست که از همین اکنون تلاش نویسنده برای مسخ نمودن حقایق آغاز میگردد. پنجشیری با این سفسطه خواسته است غبار را بدنام و کارمل را بگوید. ظهور و زوال نویس آگاهانه و عمدی از اختلاف غبار و کارمل در زمان تدارک کنگره، مؤسس ذکر بعمل می آورد تا باشد کارمل را اولین نمونه هسته، نفاق و شقاق معرفی بدارد. به هر حال، پنجشیری نمی نویسد که بغیر از خودشان دیگر کی ها درین نشست حضور داشتند؟؟؟

«شخصیت دستگیر پنجشیری و جهت گیری های او در مراحل بعدی که گاهی به جناح پرچم، مدتی گروهك خلق کارگر که تعداد اعضا آن از شمار انگشتان تجاوز نمی کرد، زمانی در جناح خلق گاهی با شادروان تره کی و گاهی با امین... می بود چنان مضحک بوده که در حلقات حزبی او را به کنایه اپورتونیست (اپورتونیست شرافتمند) لقب داده و ده ها فکاهی و جوک سیاسی برایش ساخته



بودند.»

مؤلف که دانسته نمی شود واقعه نگاری نموده و یا خاطرات خود را نوشته و یا هم هر دو (شاید هم هیچ کدام) مکرر می نویسد که حقایق دست اول را بیان میدارد، اما این دست اول نویس هر قدر بیشتر می نویسد به همان پیمانانه خود و اثر!؟ خود را سبک می سازد. چنانکه در مورد وقایع کنگره، موسس به شکلیات می پردازد و از متن و محتوای این حادثه، مهم سیاسی که ۱۲ ساعت را احتواء کرد که یقیناً از اهمیت خارق العاده برخوردار است به اجمال و آنهم سرسری می نویسد.

ناگفته پیداست که اختلاف در نظریات و لو کوچک بوده باشد در همان اولین لحظات بوجود آمد که بعداً منجر به انشعاب و انشعابات شد، و در مورد مرامنامه و اساسنامه جمعیت که تحت نظر و توسط ببرک کارمل تهیه و تدوین شده بود نیز به اختلاف نظرها که در حقیقت ریشه و عامل اصلی مشکلات بعدی گردید تجاهل می نماید.

پنجشیری تلویحاً تحریر میدارد:

«... طرح نخستین اساسنامه، حزب در روشنی اساسنامه های احزاب ملی و دموکراتیک و توده ئی منطقه و خاور میانه، عربی تنظیم شد و سر انجام بعد از سه ماه گفتگو، مشاجره، تعلل و مقاومت...»

اما مشخص نمی نویسد که بالای کدام موضوعات و بندهای اساسنامه گفتگو بود؟ کی ها و چرا مشاجره می کردند؟ دلایل تعلل گران چه بود و چرا در برابر تصویب اساسنامه مقاومت می کردند؟

يك موضوع وضاحت کامل دارد و پنجشیری هم می نویسد:

«... روی هم رفته تسوید تصویب مرامنامه و اساسنامه حزب

دموکراتیک خلق افغانستان از خدمات برجستهء سازمانی و سیاسی

ح. ذ.خ. ا بشمار می آید...»

شخص ببرک کارمل که مبتکر و تدوین کنندهء آن بود طبعاً

نبایست مخالف باشد. پس سر این نخ در کجاست؟ چرا جهت

تصویب نهائی اسناد فوق پلینوم (اجلاس فوق العادهء کمیتهء

مرکزی) دایر نشد و انشعاب تعمیل گردید؟ این پرسشهایی است که

پنجشیری پاسخ نگفته است، شاید نتوانسته است روح ولی نعمتان

قبلی اش آزرده گردد و وارثین آنها او را دور نیندازند و او در گودال

بدبختی زوال شخصیت اش تنه افشانند.

موصوف باوجودیکه غیر شعوری افشاگری کرده و یکی از

دلایل انشعاب را اختلاف نظر بالای اسناد فوق نام می برد، اما

حاضر نمی شود حقایق دیگر را از جمله نقش مخرب و سازمان

شکنازهء افراد نفوذی را برملا سازد تا بگفتهء خود شان تاریخ

درخشان وزندهء حزب به نسل های بعدی به امانت انتقال یابد و ملت

بداند که کی؟ کی است؟



اما تاریخ حقیقت را صرف نظر از اینکه پنجشیری و امثال او چگونه جعل می کنند، ثبت خواهد کرد. نمی دانم پنجشیری این شعر آذرخش حافظی را خوانده اند:

راز دل زمانه کجا؟ کی نهفتنیست
 بر چرخ آنچه می گذرد باز گفتنیست
 تاریخ همچو پنجه، نقاش چهره دست
 تصویر صادقانه، از ما کشید نیست
 گر بد بدیم بد بکشد گر که نیک نیک
 از چهره ها نقاب تظاهر زدودنیست
 بی ترس و بی هراس ز جا و مقام ما
 هر آنچه بوده ایم همان وانمودنیست

ظهور و زوال نویس ضمن شرح محتوا، مرامنامه و اساسنامه از انشعابات متعدد بعدی و ایجاد سازمانهای جدید از میان جمعیت دموکراتیک خلق صرف نام می برد. و نمی گوید کدام گروه ها و یا سازمان ها روی چه دلایل تشکیل شد و چرا مبارزه مشترک بخاطر آرمان مشترک نتوانست ادامه یابد.

پنجشیری نمی نویسد «خلق کارگر»، «سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان»، «سازمان زحمتکشان افغانستان»، «گروه»

کار»، «سازمان پیش آهنگ کارگران جوان افغانستان»، «کارگران جوان افغانستان»، ... در چه زمانی؟ و روی چه انگیزه ئی از پیکر حزب جدا شدند؟ آیا دلایل این همه پراگندگی از همه اولتر در عدم موجودیت يك رهبری جمعی و ارادهء جمعی نبود؟ اگر پاسخ مثبت است، کدام افراد و اشخاص خالق آن بودند و عوامل عینی و ذهنی رشد آنان در درون جنبش چه بود؟ و اگر جواب منفی است چه برهانی دیگر میتواند وجود داشته باشد؟

یکی از ویژه گی های کتاب ظهور و زوال، پراگندگی و درهم و برهم بودن مسائل از لحاظ تاریخی است. بدین معنا که نه تنها تسلسل منطقی بلکه تسلسل تاریخی نیز در نظر گرفته نشده است. که از هر کدام صرف يك، يك مثال ارائه میدارم:

عدم تسلسل منطقی:

پنجشیری در صفحهء ۱۷۱ کتابش اساسنامهء حزب را مورد بحث قرار داده و مراحل تدوین آنرا توضیح می نماید اما به یکبارگی بدون مقدمه، از ایجاد فرکسیون ها، سازمانها و شاخه ها یاد می کند و شیوه های مبارزات آنها را جمع بندی غیر علمی می نماید. و هنوز بحث روی اساسنامه و فرکسیونها... تکمیل نگردیده می پردازد در دفاع از خود که گویا دیگران بالایش تهمت بسته اند. او در صفحهء ۱۷۳ می نویسد:



«... با ذکر این حقایق تاریخی (؟) به جرأت می توان حکم کرد که تحلیل ها، داوری ها، خاطرات سیاسی، نوشته های غرب زده گان، آرایش گران آشکار نظام سلطنتی، دولت مردان امتیاز باخته و مبلغان برجسته «آل یحیی» در زمینه ماهیت ح. د. خ. ا بویژه در باره «ستم ملی» و پیوند سیاسی و سازمانی من با این تشکیلات از ریشه نادرست، سطحی و آکنده از تعصب ملی، کینه ملی و عظمت طلبی ملی بوده است...»

مردم ما ضرب المثلی دارند که می گویند: «ده در کجا و درخت ها در کجا.»

پنجشیری در ادامه می نویسد:

«... تعدادی از غرب زده گان از جمله مؤلف «دهه قانون اساسی» طاهر بدخشی را رهبر «ستم ملی» قلم داد کرده این جانب و سلطان علی کشتمند را متهم به وابستگی به سازمان به اصطلاح «ستم ملی» ساخته اند...»

تا جائیکه اسناد و مدارک می رساند کسی (بجز کشککی) در مورد محترم کشتمند چنین ادعائی را مطرح نساخته و اگر احياناً هم صورت گرفته باشد از جانب محققین و مردم جدی تلقی نگردیده. اما پنجشیری بعد از ایجاد گروهك «خلق کارگر» کوس رسوایش به صدا در آمد و در حقیقت زوال شخصیت سیاسی اش آغاز شد. او بعداً به شهید بزرگ محمد طاهر بدخشی مراجعه کرد اما او (زنبوری

نبود که از هر توت نصیب برد.) برای موصوف درمیان (پرچمداران خلق) نیز دیگر جایی وجود نداشت، بناءً با استفاده از نارشیسم مسلط بر (جناح خلق) به فرکسیون متذکره پیوست و با این ژست آخرین میخ را بر تابوت زوالش کوبید.

عدم تسلسل تاریخی:

این اشتباه به اندازه زیاد است که حتی انتخاب نمونه و مثال مشکل است، زیرا سر تا پای کتاب، خود نمونه و مثال است. اما با آنهم این نمونه را از همان مبحث پی می گیریم.

پنجشیری در جریان مباحثه پیرامون اساسنامه حزب که مربوط به سالهای قبل از انشعاب می باشد (۱۴ ثور ۱۳۴۶ ش) دفعتاً خاطره رهائی زندانیان جنائی محبس کابل و موضوع بحرالدین باعث و حفیظ الله پنجشیری، رهبران (سازمان فدائی زحمتکشان انقلابی افغانستان) را که بعداً توسط همین گروهی که دستگیر عضو آن بود نامردانه به شهادت رسانیده شدند، بیان می دارد و خود را هم طبق وهم زنجیر آندو شهید تاریخ وطن ما می داند. بر علاوه اینکه در گفتار بالا خلط تاریخی وجود دارد. مؤلف می خواهد خود را از مسوولیت قتل آندو و هزاران روشنفکر وابسته به سازمانهای انقلابی و منشعب از ح. د. خ. ا تبرئه کند. جالب است! پنجشیری همیشه در افتخارات رخ نمائی دارد اما مسوولیت



های تاریخی اشتباهات و جنایات را نمی پذیرد. او مدعی است که به آندو گفته بود که لباسهای خود را جمع کنند و یکجا با جنایتکاران، از زندان بیرون بیایند! مؤلف می خواهد و انتظار دارد که آنها بطور قاچاق در میان جانی ها، آزادی خود را باز یابند!!! چه انتظاری و آنهم از چه اشخاصی؟ پنجشیری حکم حفیظ را که در جواب او گفته بود: «مرگ با یاران جشن است» ساده انگاشته بود. در حقیقت حفیظ قهرمان که نویسنده این سطور از طریق پسر کاکایش دوکتور تاریخ خلیل الله و داد در زمانیکه زندانی بود چند بار دیده ام و او را می شناسم، نظر خود را درباره حاکمیت فاشیستی حفیظ الله امین که پنجشیری شریک جنایات اوست ابراز کرده بود.

شرنگ مرگ بر آن زندگی شرف دارد
 که در قطار فرومایگان روان باشی

دستگیر افتخار دارد که حفیظ الله امین در مراسم آزاد سازی و حریق نمودن دوسیه های نسبتی مجرمین به او اجازه سخنرانی داده و او در مقابل آنها خوشه، خوشه اشک ریخته... اما این اشک های خوشه، خوشه در زمان حاکمیت ترور و اختناق امین و امینی ها که زندان ها را از وجود جنایتکاران تخلیه و به کشتار گاه فرزندان برومند خلق تبدیل کردند، جاری نشد و یا شاید در همان روز آن

جوبار خشکید و بعد از شخصیت جسم او هم زوال شد.

کند هم جنس با هم جنس پرواز
کبوتر با کبوتر، باز با باز

پنجشیری بار دیگر در صدد مغشوش کردن ذهن خواننده می برآید و در مورد شهادت شادروان طاهر بدخشی به لا اطلاعات و چرند متصل شده می نویسد:

«... افغانستان مورد تهاجم قطعات نظامی شوروی قرار گرفت. محاسبات قبلی طاهر بدخشی نیز برهم خورد و در راه آرمان های میهن پرستانه خویش سر و جان خود را قربان کرد...»
موصوف در جای دیگر مدعی است که مرحوم نور محمد تره کی به او اطمینان داده بود که «بدخشی به حیث وزیر مشاور در امور حل مسأله ملی تعیین می شود» و بعداً متذکر می شود که «... نامبرده به بهانه دروغین اشتراک در کودتای جنرال قادر و کشتمند زندانی شد و نام او در دل زحمتکشان افغانستان جاویدانه گردید»
درین جملات غیر مسؤلانه چند ادعای کاذب بطور زیرکانه گنجانیده شده است:

۱ - او می خواهد بگوید که او بعد از تهاجم قطعات شوروی، توسط دولتمردان جدید به شهادت رسانیده شد و این سیه کاری



تاریخ بدست جلاد مردم ما (حفیظ الله امین) و (امینی ها) صورت نگرفته. باجودیکه بعداً مجبوراً معترف می گردد.

۲ - او وزیر می شد اما چه زمان؟ به آینده مجهول محول بود. زیرا زمان حل مسأله، ملی فرا نرسیده بود و یا ممکن آنها لازم میدیدند تا اول مسأله، ملی را تا سطح فاجعه، ملی برسانند و بعداً بدخشی را مؤظف به (حل) آن نمایند.

۳ - قادر و کشتمند کودتا می کردند؛ اما بر طاهر بدخشی اتهام شرکت بسته شده و او زندانی شده...

آخر قباحت و چشم درائی هم اندازه نمی دارد. کی نمی داند که شادروان بدخشی زمانی زندانی شد که رئیس تألیف و ترجمه، وزارت تعلیم و تربیه، وقت بود و وزیر مقتدر آن دستگیر پنجشیری؟! آیا احتمال آن نمی رود که عقده، نصیب نبردن آن زنبور از آن توت اکنون ترکیده باشد؟

تا جائیکه موضوع به کودتا... تعلق دارد به صراحت می توان حکم کرد که: دسته، حاکم نظامی حفیظ الله امین در دولت و حزب برای همه، وطن پرستان بنام های مختلف دسیسه می چید و یکایک آنان را محو فزیکمی می نمود و درین راه آنقدر گستاخانه و وحشیانه پیش رفتند که بعدها به رهبر و آموزگار کبیر خویش شادروان نور محمد تره کی و صدها خلقی شریف و با وجدان نیز رحم نکردند.

به یقین شهادت تره کی ها، بدخشی ها، باحث ها، حفیظ ها... و هزاران پرچمدار دلیر خلق و روشن فکر وطن و فاجعهء کشور در فکتور داخلی آن لکهء ننگی است بر دامان امین ها و پنجشیری ها.

شرف و افتخار به همه شهداء! ننگ و نفرین بر قاتلین و لعنت تاریخ بر دروغ گویان!

پنجشیری در مبحث شرائط عینی و ذهنی سالهای ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸ یکبار دیگر زهر عقده و کدورت خود را می ریزد و در صفحه ۲۹ فصل اول بخش دوم کتابش می نویسد:

«... و در آخرین تحلیل فقط اردو، پولیس و شبکه های جاسوسی یگانه تکیه گاه لرزانی بود که سردار محمد داؤد از آن به مقصد سرکوب گری و تار و مار کردن رهبری ح. د. خ. ا و دیگر نیروهای مترقی و وطنپرست استفاده میتوانست. موزیانه تلاش میکرد تا رهبری ح. د. خ. ا را تعقیب، زندانی، محاکمهء نظامی و اعدام نماید و از صفوف و کادر های نا استوار، متزلزل و برخی رهبران سازشکار، تسلیم طلب و خود فروش آن پایهء نوین و مطمئن سیاسی و اجتماعی برای حزب انقلاب ملی و دولت پوسیدهء خود دست و پا نماید...»

پنجشیری این اتهامات را بالای آن عده از رهبران حزب ردیف کرده است که طرفدار رشد تدریجی و بدون فرا جهیدن از مراحل

خاص تاریخ بودند. آنانیکه شرایط عینی و ذهنی جامعه را درک نموده و هر انقلاب و قیامی را توسط نیروهای انقلابی قبل از کسب پختگی لازم سیاسی مضر و فاجعه بار پیش بینی می کردند. ادعا های مؤلف در مورد پلان محمد داؤد که در بالا از آن ذکر شد زمانی می توانست منطقی جلوه نماید که نتیجه بررسی اسناد و اوراق (اداره مصئونیت ملی) که پنجشیری آنرا بگفته، خودش بعد از پیروزی انقلاب در رأس هیئتی تفتیش نموده بطور مستند و مشخص تحریر میگردد تا از يك جانب موجه می بود برای قتل محمد داؤد و خانواده اش، و از جانب دیگر (... رهبران سازشکار، تسلیم طلب و خود فروش...) شناخته می شدند!

(اگر این سطور گاهی بدست پنجشیری برسد به رسم وطنداری، و اینکه هر دو ما زادگاه مشترک داریم صمیمانه تمنا دارم یکبار کلمات سازشکار، تسلیم طلب، و خود فروش را به دقت نگرسته و برای يك ساعت به گذشته های نه چندان دور خود نظر بیندازد.)

شاید جرم آن رهبران این باشد که، معتقد به هومانیزم بودند و حتی به شخص مؤلف «ظهور و زوال» که دیگر نه تنها زوال یافته بود بلکه لکهء ننگی بود بر دامان مقدس ح. د. خ. ا رحم کردند. و چنانکه بعد از بر چیده شدن بساط امین سفاک، او و امثال او را مؤقتاً تحت مراقبت امنیتی قرار دادند تا در زیر بار جنایات آن باند خون آشام، لگدمال خشم ملت نشوند. چنانکه بعد از چند روز

معدود، دوباره به منزل برگشته و زمینهء کار و زندگی بر ایشان مساعد ساخته شد و به مدارج عالی حزبی و دولتی گماشته شدند. پنجشیری آنقدر نمک حرام است که حتی حفظ امنیت و مصونیت خود را، توسط آنانیکه بهترین همزمان و رفقایشان توسط باند آنها سر به نیست شدند، باز داشت و زندانی شدن میداند. واقعاً وجدان جوهر انسان است! و فاقد آن...

مؤلف در ادامه می نویسد:

« در زمان تشکیل حزب انقلاب (ملی غورحنگ، تأکید از ماست)، قریب سیزده سال از زندگی و مبارزهء پر جوش و خروش ح. د. خ. ا و ده سال از انشعاب آن سپری شده بود. »

اما این جوش و خروش را توضیح نمی کند. زیرا دست آوردهای این مرحلهء مبارزه به نفع گروه و فرکسیون شان نیست. اگر از مبارزات پارلمانی جمعیت دموکراتیک خلق دز دههء قانون اساسی بحث کند، سهم آنها چیست؟ اگر از کار روشنگری درمیان دانشجویان، دانش آموزان و منورین بنویسد. چه خواهد نوشت؟ کدورت کور، عقده های درون سوز و تسلط اندیشه های شیطانی ناشی از مبارزات فرکسیونی و گروهی چنان اندیشه و ضمیر او را در چنگال خویش فشرده و خورد کرده، که او حاضر نیست از عظمت جریدهء پرچم که یک نسلی از انقلابیون و روشنفکران را تربیت کرد و بر تارک مطبوعات کشور بی بدیل می درخشید، یاد نماید، گویا او



هرگز اثراتِ طنینِ صدای زنده یاد ببرک کارمل را در صدها مظاهره، میتنگ و بویژه پارلمان آن زمان که خواب را بر چشمان دشمنان داخلی و خازجی خلق ما گران ساخته بود. اطلاع ندارد...

نویسنده در مبحث، گرایش های مخالف و مختلف درون جنبش انقلابی در صفحه های ۳۲ و ۳۳ فصل اول، بخش دوم کتابش می نویسد «... اما ح. د. خ. ا بمثابة مدافع منافع طبقه کارگر علیه این گرایشهای سکتاریستی راست و چپ روانه درون جنبش انقلابی کشور نبرد اصولی را آغاز نهاد. مبارزات دموکراتیک خود را با مبارزات مترقی، مبارزات بی سر و صدا و مسالمت آمیز خود را با مبارزات قهر آمیز و مبارزات صفوف ملکی خود را با سازمانهای نظامی ح. د. خ. ا تلفیق کرده باین ترتیب جنبش کارگری و دموکراتیک افغانستان را برای یورش های نوین بر ضد فیودالیزم، نفوذ استکبار جهانی و اقمار پاکستانی و ایرانی آن و بر ضد دشمنان سوگند خورده، خلق بسیج پر دامنه نموده باین وسیله قیام انقلابی ثور را به ثمر رسانید و پایه، کاخ بیداد را غرش تانک ها و طیاره های غول پیکر اردوی منظم ملی افغانستان مستقل به لرزه در آورد. « (پنجشیری درین قسمت شماره «۱» پاورقی را می گذارد و در پاورقی می نویسد: کلکسیون پرچم ۱۳۴۸ چاپ مطبوعه دولت، محل طبع کابل...) یعنی شماره، صفحه و عنوان مقاله و اینکه از کجا و تا چه قسمت اقتباس شده معلوم نیست.

اولین خطای موصوف درین است که گویا نتیجه گیری فوق را از متن کدام مقاله و یا سر مقاله، جریده، پرچم اقتباس کرده است و آن هم از سال ۱۳۴۸، یعنی جریده، پرچم قبل از وقوع قیام افسران نظامی بدستور حفیظ الله امین، نه ح. د. خ. ۱ در سال ۱۳۵۷ توسط وحی خفی اطلاع گرفته بود و می دانست که دقیق نه ۹ سال بعد، درست در برج ثور، با تلفیق آنچه در بالا گفته شد، قدرت سیاسی را کسب و جامعه شگوفان می گردد. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! اینست اکادمیسن و مؤرخ سیاسی و جناب دست اول نویس!

حال بنگریم به گذشته و ببینیم آیا واقعاً چنان بود؟

دانسته نمی شود که تفاوت بین مبارزات دموکراتیک و مبارزات مترقی را پنجشیری چگونه درک و تفکیک می کند؟ بگفته او مبارزات دموکراتیک در واقع مبارزه، مترقی و مبارزات مترقی نمی تواند دموکراتیک باشد. بارک الله!

- مبارزات بی سر و صدا و مسالمت خود را با مبارزات قهر آمیز...

اسناد گواهی میدهد و نسل پیش آهنگ انقلابی هنوز زنده اند و ادعا مربوط به گذشته های دور نیست، ح. د. خ. ۱ از آغاز مبارزاتش با سر و صدا در صحنه، مبارزه وجود داشته، تا قیام ثور در حدود ۲۰۰۰ دو هزار، مارش، میتنگ و مظاهره را در سراسر



کشور راه اندازی کرد، نشرات داشت، تا سقوط سلطنت فرکسیون پارلمانی آن به رهبری بېرک کارمل فقید در شورا فعال بود و در جمهوریت محمد داؤد نیز نقش و تأثیر آن در جامعه از نظرها پنهان نبود.

اما به صراحت باید گفت که مبارزات قهر آمیز (منظور نویسنده قیام نظامی ۷ ثور است) هیچگاه در برنامهء عمل حزب دموکراتیک خلق افغانستان وجود نداشته، بلکه اقدامی است، خود سرانه، و پلان شده که از جانب باند نظامی امین بمنظور جلوگیری از تصمیم کمیته مرکزی متحد، مبنی بر اخراج خودش و گروهء نابکارش، راه اندازی شد و حتی میتوان پا را فراتر گذاشت و این تحلیل نور الدین کیانوری را که معتقدین به آن هم کم نیستند بجا دانست:

(... هم کودتا داؤد خان علیه ظاهر شاه، به نظر من يك کودتای آمریکایی بود و هم کودتای بعدی حفیظ الله امین و جنایات بعدی او به نام کمونیسم يك طرح آمریکایی بود...) خاطرات نور الدین کیانوری چاپ دوم صفحه ۱۳۲

- «مبارزات صفوف ملکی خود را با سازمانهای نظامی ح. د. خ. ا تلفیق کرد.» این دیگر از همان دروغ هایست که فقط پنجشیری میتواند بگوید، زیرا نه تنها قبل از وحدت بلکه بعد از وحدت نیز چنین امری تحقق نپذیرفت. «رفیق تره کی میخواست که

اتحاد صادقانه تطبیق شود اما حوادث بعدی نشان داد که این کار امکان پذیر نبود و حقایقی که در این اواخر به دست آمده مبین آن است که بريك کارمل يك گروه، سازمان یافته، پرچمی را پنهانی برای خودش نگه داشته بود. در ساحه، نظامی چون افسران نظامی وابسته به پرچم نسبت به افسران خلقی بسیار کمتر بود، به افسران خلقی دستور داده شده بود که بعد از داؤد باید قدرت سیاسی توسط خلقیان ضبط شود و اگر داؤد توسط عنصر دیگری سرنگون ساخته شود هم باید قدرت به خلق تعلق گیرد...

رفیق تره کی عقیده داشت که اتحاد در بخش نظامی در بین خلق و پرچم نباید بر پایه مساوات بنا یابد بلکه باید برای چندی به تعویق بیفتد...» «شرح حال مختصر نور محمد تره کی» نشر کرده، ریاست سیاسی قوای مسلح ۱۳۵۷.

سند بالا که توسط باند نظامی امین در نخستین ماه های پیروزی شان تحریر یافته، ده ها مطلب را بازگو میکند و ما از آن صرف درینجا بمنظور رد ادعای پنجشیری مثال آوردیم، حفیظ الله امین نه تنها به وحدت حزب تسلیم نمیشد، بلکه بالای رهبری جناح خلق جبراً قبولاند که وحدت در صفوف نظامی نباید صورت گیرد. بویژه آنچه قابل اهمیت است و بهتان هزیان آمیز پنجشیری را برملا میسازد اینست که اگر وحدت بین صفوف ملکی و نظامی در داخل فرکسیون خلق وجود میداشت، فاجعه بدینجا نمی انجامید. کودتاه



خودسرانه، تحمیل جبری انشعاب، قتل هزاران عضو حزب به شمول رهبر جناح خلق شادروان نورمحمد تره کی، گسترش جنگ در سراسر کشور، مهاجرت های اجباری مردم، سرکوب روشنفکران و تکنوکراتها، تارومار کردن جریان های سیاسی، ملی و انقلابی و مساعد ساختن شرایط برای مداخلات خارجی... فهرست ناقص این عدم تلفیق صفوف ملکی با سازمانهای نظامی ح. د. خ. است که پنجشیری میخواهد بار مسئولیت جنایات این باند را بدوش همه اعضاء جنانباز و وطندوست حزب بیندازد.

به این وسیله قیام انقلابی ثور را به ثمر رسانید و پایه های کاخ بیداد را با غرش تانکها و طیاره های گول پیکر اردو منظم ملی افغانستان مستقل به لرزه درآورد.

برای اثبات حقیقت این قیام به این جملات توجه را معطوف میدارم:

«... به اتفاق یوسف سحر، سید رحیم، و محمد ابراهیم به اطاق نمبر ۱ رفتیم؛ سلام دادم و الچک های دست بند نور محمد تره کی را باز نمودم تا این لحظه تره کی نمیدانست که چه واقع شده برایش تبریک گفتم تعجب کنان بطرفم نگاه میکرد. یوسف سحر و سید رحیم - که در پهلویم استاده بودند - با تره کی کدام شناختی رویاروی قبلی نداشتند. برایش گفتم پیروزی انقلاب را بشما تبریک میگویم. شما آزاد هستید. گفت: چه میشنوم؛ انقلاب؟! کدام

انقلاب؟ این فیرها از انقلاب است؟ شاید توطئه دیگری در میان باشد - گفتم: بلی! این فیرها از انقلاب است. گفتم: از طرف کی و از کجا آغاز شده؟ گفتم: انقلاب از طرف ح. د. خ. ا. توسط قوای چار و قوای پانزده زره‌دار آغاز گردیده است. وزارت دفاع، وزارت داخله اشغال گردیده و محمد داؤد خان با کابینه اش در ارگ محاصره اند - گفتم: مرا بکجا میبرید؟ گفتم: شما را به استیشن رادیو افغانستان می‌بریم. اگرچه با شنیدن این جملات لحظه به لحظه در چهره اش تغییر وارد میشد باز هم ازینکه مرا بحیث یک افسر رژیم برحال می‌شناخت صد فیصد یقین نکرده بود و میگفت من در زندان هستم از بیرون خبر ندارم. به هر صورت تره کی را از اطاق به دهلیز بیرون آوردیم باید گفت که تره کی و ببرک از کودتاه و قیام مسلحانه ۷ ثور اطلاع و آگاهی نداشتند وقتی برایشان از پیروزی انقلاب تبریک میگفتم، باور نمی‌کردند. بی خبری و چهره های حیرت انگیز منشی اول و دوم حزب از قیام مسلحانه و کودتاه برای من هم سوالی خلق نموده بود که این چگونه قیام خودسر است که رهبران حزب از آن اطلاعی ندارند؟ اندکی بعد معلوم گردید که این قیام به ابتکار متهورانه، حفیظ الله امین صورت گرفته بود. همانا بعد از سقوط رژیم سردار محمد داؤد و بقدرت رسیدن ح. د. خ. ا. حفیظ الله امین که خود را قهرمان انقلاب ثور میگفت به تره کی و کارمل چندان اعتنائی نمی‌کرد. روی ملحوظاتی نتوانست از روز اول قدرت



سیاسی را بدست خود گرفته تره کی و کارمل را اسیر و یا نابود سازد. مسئله حزب کمونیست اتحاد شوروی، سازمان کی. جی. بی و تا اندازه ملاحظات سازمانهای سرتاسری حزب ح. د. خ. ا در میان بود. بوضاحت دیده شد که چگونه در ظرف دو سه ماه کارمل و گروپ آنرا تعبید و از صحنه بیرون نمود و بعد از یکنیم سال تره کی را کشت و مقام اول حزبی و دولتی را تصاحب نمود. قیام مسلحانه شور به اساس کدام پلان پیش بینی شده ح. د. خ. ا نه بلکه به اراده شخصی حفیظ الله امین صورت گرفته بود.

به اطاق ۲ رفتم الچک های بېرك کارمل را باز نمودم او هم خبری نداشت برایش انقلاب را تبریک گفتم. به تعجب طرفم نگاه کرد. او را هم به دهلیز کشیدم؛ درینجا تره کی و کارمل دو شب و روز - درحالیکه در اطاق های همجوار سپری کرده بودند - از یکدیگر خبری نداشتند و یا هم ندیده بودند. درینوقت یکدیگر را در آغوش کشیدند. به همین ترتیب دستگیر پنجشیری عبدالحکیم شرعی جوزجانی، دکتور شاه ولی، محمد حسن ضمیر صافی، حفیظ الله امین، بارق شفیعی، سلیمان لایق را یکی بعد دیگر آزاد نمودم؛ ولی حفیظ الله امین مثل اینکه از موضوع آگاهی داشته باشد خیلی خوش و سرحال بود. من هم که از اجرای عملیاتم راضی و سر وجد آمده بودم از بی احتیاطی و هیجانی بودن کلید الچک شکست و در يك دست امین حلقه الچک بند مانده بود. وقتیکه نه ۹ نفر را یکجا

به صحن حویلی نظارت خانه آوردم، همه با هم مصافحه و روبوسی نمودند. امین برای سائرین پیروزی انقلاب را تبریک گفت. تره کی از نزدش پرسید که شما از انقلاب خبر دارید؟ گفت: بلی! حینیکه دولت به گرفتاری ما و شما اقدام نمود من هم قومانده قیام مسلحانه را به رفقای اردو ترتیب کردم و خوش بختانه برای گرفتاری من يك نفر آشنای برادرم آمده بود. مرا همان شب بعد از ختم تلاشی در خانه خود تحت نظارت گرفتند. من هم قوماندهء انقلاب را در همان شب به اردو صادر کردم. اینك نتیجهء آنرا به چشم و سر مشاهده میکنیم.

دستگیر پنجشیری تا این لحظه متحیر و خاموش درحالیکه چشمانش بطرف من نگاه میکرد برای امین گفت:

«بیشك بچهء وطن که مرد میدان هستی...» (جنرال غنی

عمرزی - شب های کابل - صفحات ۳۸ و ۳۹)

در زمرهء ده ها سند دیگر که وجود دارد و ابطال ادعاء فوق را ثابت میسازد یکی هم مصاحبهء ببرک کارمل است با روزنامهء ترود (کار) چاپ مسکو مؤرخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۹۱ که يك قسمت از آنرا انتخاب و جهت هرچه روشن شدن این موضوع اقتباس می نمایم:

«شما از دیدگاه امروز رخداد سال ۱۹۷۸ را که منجر به سقوط

رژیم محمد داؤد و انقلاب اپریل گردید چگونه درك و ارزیابی می

نمائید؟

- من رخداد ۱۹۷۸ را يك جنایت بزرگ در مقابل مردم



افغانستان می پندارم.

- مگر شما یکی از شرکت کننده های فعال و حتی یکی از پیشوایان کودتای اپریل نبودید؟

- نخیر! اگر بخواهید بدانید، باید بگویم که انقلاب برخلاف اراده، من و بسیاری از رهبران حزب ما صورت پذیرفت.

- چگونه؟ مگر کمیته، مرکزی ح. د. خ. ا تصمیم سقوط داؤد را نگرفت؟ به ظن غالب آنچه من از بسیاری سابقه داران حزب تان شنیده ام گویا در کمیته، مرکزی توافق شده بود که هرگاه خطر انهدام ح. د. خ. ا پدید آید، بلافاصله باید به اقدامات مقتضی علیه رژیم دست یازید. در اخیر اپریل ۱۹۷۸ رهبری حزب زندانی شده، یعنی خطر به واقعیت مبدل گردید و این عمل فرجام و غایت کار را تسریع نمود. به این نظر، هم تاریخ نویسان، و هم خارجی ها موافق و معتقد اند. مگر آیا چنین نبود؟

- من میدانم چنین فرضیه های وجود دارند؛ ولی واقعیت، چونکه وقت آن فرا رسیده اینست که پلان سقوط داؤد وجود نداشت، و کمیته مرکزی چنین تصمیم اتخاذ نکرد. رهبری جناح «پرچم» مخالف اقدام مسلحانه بودند و ثابت می کردند که هنوز وضع انقلابی در کشور زایش نیافته است.»

قابل ذکر است که امروز عده بی از وابستگان باند تبه کار امین ادعاء دارند که گویا انقلاب بفرمان حزب صورت گرفته و

زمزمه سرای آنان آغای پنجشیری خواسته است آنرا ثبت تاریخ نماید که خیالی است محال و آبیست که در هاون می‌کوبند.

مؤلف در ادامه، بحث به نوشته، محترم نبی عظیمی تاخته و محاسبه، او را در صفحه ۳۴ همان بخش و فصل، چنین غلط ثابت می‌سازد:

«... به این ترتیب خلاف آنچه نبی عظیمی مؤلف کتاب اردو و سیاست نوشته است، محمد داؤد نه ۳۶۰ درجه بل ۱۸۰ درجه چرخش کرد.» بیچاره نبی عظیمی ندانسته بود که درجه سنجی اش توسط اکادمیسین هندسه دروغ ثابت می‌گردد!

به ادامه، همین بحث می‌فزاید:

«اما این حمله دیوانه وار سردار محمد داؤد بواکنش عادلانه افسران انقلابی، سربازان اردو، و تمام اعضای اصولی؟! ح. د. خ. ا. مواجه گردید. به حلقه، حاکمه چنان ضربات کوبنده وارد آمد که نه تنها پایه های اجتماعی و اقتصادی فیودالیزم را در کشور، بل پایگاه های میراث خواران استعمار کهنه و نو را در منطقه، نیم قاره، آسیا متزلزل ساخت. این زلزله ها تا حدی قدرت داشته است که اینک بعد از دو دهه هنوز میهن ما ثبات سیاسی خود را نیافته است.»

به آنچه پنجشیری می‌بالد و به آن افتخار میکند در واقع آن عمل نابخردانه کشور را زیر و رو کرد، زمینه تجاوز بیگانگان را



مساعد ساخت، آتش سرتاسر میهن را فرا گرفت و هست و بود مردم ما در آن سوخت. و این زلزله که پنجشیری به آن می بالد نه تنها فیودالیزم را در کشور تضعیف نکرد، بلکه قدرت آن را در وجود باندهای مجاهد و بعداً طالب به نمایش گذاشت و عاملان بیرونی آنان را یا بگفته، مؤلف میراث خوران استعمار کهنه و نو را در منطقه و نیم قاره هند از مرگ حتمی نجات داد. جای دولت منتخب و ملکی را در پاکستان که حکومت نظامی گرفته بود و در سرایش سقوط حتمی قرار داشت همین کودتاه نجات داد. جای رژیم منفور و محکوم به زوال ستم شاهی ایران را، حاکمیت قرون وسطائی آخوندهای آدمکش و پلید گرفت. در مقابل در سراسر جهان کشورهای مدافع صلح و ترقی، متزلزل، لرزان و حتی نابود ساخته شدند. اما این وجدان پنجشیری است که افتخار میکند. این زلزله به قوت اش باقی است و اینک بعد از دو دهه هنوز میهن ما ثبات سیاسی خود را نیافته است!!!

واقعاً کشوری که اکادمیسین اش چنان بیندیشد وضع اش باید چنین باشد. عجب عقل و خرد خداوند به این فرزند کوهپایه های هندوکش داده است که به دود، آتش و خون افتخار می کند!؟

ظهور و زوال نویس در صفحه ۵۲ بخش دوم کتابش چنین جعل میکند:

«... مسئولیت سازمانهای کاملاً سری نظامی خلق را حفیظ

الله امین و داکتر شاه ولی و مسئولیت سازمانهای مخفی نظامی پرچم را نور احمد نور و عبدالوکیل به عهده داشت.»

درحالیکه بخش نظامی پرچمداران خلق تحت نظر و مسئولیت استاد شهید میر اکبر خیبر و همکاری آن دو تن قرار داشت. پنجشیری این مطلب را قصداً نوشته است و تلاش نموده تا یکی از انگیزه های اساسی شهادت میر اکبر خیبر را کتمان کند.

نامبرده در صفحهء بعدی این به اصطلاح اثر خلافتش، به خلق کردن يك دروغ دیگر متوصل شده، چنین قلمفرسائی میکند:

«این مطلب نیز لازم به تذکر است که حفیظ الله امین، ببرک کارمل نیز مانند سردار داؤد هر یکی به درجه های متفاوتی از وحدت هر دو جناح تشویشها و نگرانیهای جداگانه داشتند و به علت این سوء تفاهم متقابله و بدگمانی حاضر نشدند تا سازمانهای نظامی حزب را به دلیل اینکه گویا افسران با همدیگر اعتماد نمیتوانند، با هم متحد و یکپارچه سازند.»

حقا که دروغگو حافظه ندارد. او قبلاً در صفحات ۳۲ و ۳۳ بخش دوم کتابش از تلفیق سازمانهای نظامی و ملکی حزب، سخن راند که وسیلتاً حزب، به اصطلاح او قادر شد انقلاب را به پیروزی رساند. اما آیا واقعاً تشویشهای کارمل فقید از موجودیت امین در رأس نظامیان و حتی در داخل حزب بیمورد بود؟ آنچه مسلم است اینست که روانشاد ببرک کارمل مخالف وحدت نبوده بلکه نسبت بهر



شخص دیگر در وحدت و یگانگی حزب بذل مساعی می نمود. اگر پنجشیری و امثال او رسالهء (اسناد وحدت پرچمداران خلق و خلقی ها) را فراموش کرده اند و جهت مطالعهء مجدد آنرا در اختیار ندارند لطفاً قبول زحمت فرمایند و گوشهء از آن را در کتاب (افغانستان در پنج قرن اخیر) مطالعه نمایند. ما نیز يك قسمت آنرا درینجا اقتباس می نمائیم:

«بر مبنای این اسناد اقدامات در جهت یگانگی دوبارهء حزب در ۴ حمل ۱۳۵۳ (مارچ ۱۹۷۴) به ابتکار پرچم آغاز نهاد که با نشر يك اعلامیه گروهء خلق را به تأمین وحدت عملی دعوت نمود. خلقی ها در مرحلهء نخست به این پیشنهاد با بی میلی و ابهام جواب دادند؛ اما در پایان مبادلهء چند اعلامیه و انعقاد مجلس در بین نمایندگان دو طرف در ۹ میزان ۱۳۵۴ (اکتوبر ۱۹۷۵) پذیرفته شد، راه برای اتحاد باز گردید.»

اینکه مطرح ساختن چنین شرایط تا چه اندازه دمکراتیک و منطقی بود، از موضوع بحث ما خارج است. فرهنگ يك پاراگراف پائینتر می نویسد:

«نکتهء دیگری که از بررسی اسناد روشن می شود، علاقمندی بیشتر دستهء پرچم به یگانگی است به تناسب دستهء خلق»
افغانستان در پنج قرن اخیر جلد دوم صفحات ۴۸ و ۴۹ نوشتهء میر محمد صدیق فرهنگ

اما کارمل با شناختی که از امین و ماجراجویی های او داشت، خطر رشد و نفوذ بی حد و مرز او را هوشدار میداد و او را یگانه مانع تطبیق وحدت و اهداف حزب واحد و یکپارچه، دموکراتیک خلق افغانستان میدانست.

دستگیر ادامه میدهد:

«اینکه آیا امین با سردار داؤد پیوند و ارتباط داشته و گماشته، او بود و یا خیر، اسناد موثق در دسترس ما نیست.

اما حفیظ الله امین، در هنگام تسلط دولت بروکراتیک سردار داؤد آزادنه و بدون رعایت موازین مبارزه، بیسر و صدا، کار سازماندهی افسران و سازمانهای نظامی را پیش میبرد. حالآنکه سائر اعضای حرفه یی بیروی سیاسی مورد پیگرد دایمی پولیس و شبکه های جاسوسی قدیر نورستانی، وزیر داخله سردار محمد داؤد بودند. سردار داؤد از فعالیت سازمانهای افسری و نظامی ج. د. خ. ا به طور کلی اطلاع کافی داشت و افسران برجسته، فرکسیون «خلب» را میشناخت و در پهلوی نام هر یک افسران این علامت () به رنگ سرخ نوشته بود. دوسیه های هر یکی از اعضای بیروی سیاسی به مراتب قطورتر از دوسیه حفیظ الله امین بود. دوسیه های رهبری حزبی و سازمانهای نظامی را من شخصاً در رأس هیأتی در پایان نخستین هفته، قیام هفتم ثور، بررسی کرده ام.»

همه جملات فوق مانند سر تا پای کتاب قابل تأمل است.



- چه اسناد دیگر را لازم دارد تا متیقین شود که امین با دستگاه و یا دستگاه های جاسوسی تماس داشته است؟
- رابطه امین با داؤد اگر قابل شك باشد با قدیر نورستانی و گلبدین حکمتیار سر دسته گروهك تروریستی به اصطلاح حزب اسلامی افغانستان و اگنت برجسته آ. آی. اس. آی. و سی. آی. آی. دیگر اکنون از پرده ابهام خارج شده است.
- پنجشیری نمی نویسد که امین هنگامی به این کار آزادانه عمل میکرد که جناح راست در دولت جمهوری محمد داؤد قدرت تکیه زده بودند و داود به خصم و دشمن آشتی ناپذیر، نیروهای چپ تبدیل شده بود.

مؤلف در ادامه می نویسد:

« هنگامی که از نور محمد تره کی در مورد پیوند حفیظ الله امین با محافل حاکمه پرسش صورت میگرفت او با تبسم، اشاره، کنایه و به صورت غیر جدی وا نمود میساخت: همانگونه که از جریده پیام وجدان، برای پخش آیدیالوژی دوران ساز طبقه کارگر استفاده میکنم، حزب ما با خلاقیت و انعطاف اصولی توسط عناصر شناخته شده نیز باید بدون تحریک محافل حاکمه اندیشه های پیشرو زحمتکشان را در صفوف اردو پخش و ترویج و پایه اجتماع و سیاسی حزب را تقویت کند. »

دستگیر درحالیکه در صفحات بعدی موجودیت چنین پیوندها

را حدسیات و قرینه سازیهای ذهنی میدانند، در پاراگراف بالا بوضاحت اعتراف می نماید که این پیوندها وجود داشت و نه تنها اعضا، کادرها و فعالین حزب بلکه، شخص منشی عمومی نیز از اکثر وقایع آگاه بوده است و امین با کسب اعتماد و دامن زدن کیش شخصیت تره کی و با استفاده سهو از خلوص نیت و خوش باوری او، انارشیسیم را مسلط، انشعابات را تحمیل و خشونت، دیکتاتوری و جلوگیری از رشد فرهنگی، علمی و آیدیالوژیک را بر جناح خلق مرسوم داشت.

عجله در قتل همه اعضا خانواده محمد داؤد خان، کشتن قدیر نورستانی در شفاخانه چار صد بستر، قتل دابز سفیر امریکا در کابل و ترور همه شاهدان عینی بر علاوه کتب، رسالات و اسناد متعدد داخلی و خارجی مانند اسناد لانه جاسوسی امریکا در ایران، شکست امید نوشته یکتن از سران سی. آی. ای، پرسشها و پاسخها (نورالدین کیانوری)، اعلامیه های شماره ۱ و ۲ «د وحدت غوشتونکو خلقیانو اعلامیه» (۱۳۵۸) صحبت رادیو تلویزیونی محترم سید محمد گلابزوی بعد از شش جدی ۱۳۵۸ ... همه قرینه اند.

از پنجشیری باید پرسید: آیا قتل، زندان، و شکنجه های غیرانسانی نیروهای چپ، ملی و دموکراتیک مانند خلقی ها، پرچی ها، سازائی ها، سزائی ها، گروه کار، کجا... توسط باند امین و



بدستور شخص او و حتی قتل شهیدان نامدار جنبش انقلابی وطن چون: نور محمد تره کی، میر اکبر خیبر، محمد طاهر بدخشی، داکتر زرغون، بحرالدین باعث، حفیظ پنجشیری... حدس و قرینه است؟ پنجشیری میخواست برای امین یک چهرهء قابل پذیرش و میانه رو ترسیم نماید و او را با صفات مستعجل پیگیر اراده گرا، خونسرد، کار بر، قاطع تیز هوش، پر کار، جسور و در اداره با کفایت وصف می نماید.

بلی این حقیقت است! با تفاوت اینکه: او در کشتار پیگیر، در غضب قدرت اراده گرا، در برابر ضجه و نالهء یتیمان و بیوه زنان و خون شهدا خونسرد، در طرد مخالفین کار بر، در انهدام هست و بود وطن قاطع، در کشف شیوه های جدید ترور و چیدن دسیسه تیز هوش، در چپاول و غارت پر کار، در بی حرمتی به عقاید و عنعنات مردم جسور و اما در اداره واقعاً بی کفایت بود.

دستگیر عیب بزرگ امین را در حیات سیاسی و عامل عمدهء شکست او را در رابطه های شخصی می داند. گویا امین به رابطه های شخصی بیشتر اهمیت قایل می شد تا به ضابطه ها و متذکر می شود که « او غالباً به موازین سازمانی، سیاسی قوانین و مقررات حزبی و دولتی چندان توجه نمی کرد » تا جائیکه اسناد و قراین مربوط به بیوگرافی امین می رساند که او کمترین رابطه را با افراد خارج از خانواده و اقارب خویش و چند تروریست وحشی مانند

عالمیارها، تأمین نمی کرد و به آن وفادار نمی ماند. ولی چرا پنجشیری نمی نویسد که این کردار و حرکات اوباش منشانه، بارها و بارها توسط روانشاد بېرک کارمل، بدخشی شهید، زرغون شهید، امان الله استوار، ظاهر افق، ابراهیم شامل...

بعدها سید محمد گلابزوی، اسلم وطنجار، شیر جان مزدور یار و حتی دوستان خارجی، سازمانها و احزاب چپ منطقه و جهان به شمول رهبران حزبی و دولتی اتحاد شوروی سابق، کویا... گوشزد و هوشدار داده می شد. اما کدام دست و یا دستهای نا مرئی بودند که امین را حمایت می کردند؟ آیا یکی از آنها همان شخص نبود که به اساس گفته غنی عمر زی، در آستانه پیروزی قیام نظامی ۷ ثور، در صحن نظارت خانه شهر کابل برایش گفت: «بیشک بچه وطن که مرد میدان هستی؟»

کی ها بودند که برپادی حزب و وطن را تحمل داشتند، اما جبین افروخته، این شاگرد وفادار و قومندان سرخ انقلاب را دیده نمی توانستند؟

ظهور و زوال نویس از جمله قتل های زنجیری باند امین فقط

ترور علی احمد خرم را نام می برد که خودش، لایق و نظام الدین تهذیب موضوع آنرا تحقیق و تثبیت کرده بودند. اما از تصمیم بعدی حزب درین مورد که چرا با وجود روشن بودن قضیه، فیصله صورت گرفت؟ به گفته مردم ما خود را «شیر غلط» میزند، سستی و



تعلل را با عاملین آن افشاء نمی کند و موضوع اساسی را کتمان می نماید.

نامبرده مذبحخانه تلاش می نماید تا حقایق را وارونه جلوه دهد و با کمال وقاحت ادعا دارد که گویا در پهلوی نور محمد تره کی، ببرک کارمل مانع صدور مصوبه درباره سبکدوشی امین از رهبری سازمان مخفی نظامی و اخراج او از کمیته مرکزی گردید، و مدعی است که مسوده توسط کریم میثاق نوشته شده بود. بعداً به شکل گریز دلایل و برداشت های خام را از زبان تره کی می نویسد، اما قادر نیست و یا عمداً نمی خواهد تاریخ جلسه و اینکه کارمل فقید چه علاقمندی داشت که امین سبکدوش نگردد و چرا اعضاء دفتر سیاسی به اساس فیصله جمعی عمل نکردند؟ تحریر نماید. در حالیکه ببرک کارمل نسبت به هر شخص دیگر در رهبری حزب، خواستار صلب صلاحیت و طرد امین از حزب بود.

مؤلف در صفحه ۵۸ بخش دوم، بدون آنکه به صفحات قبلی

کتابش توجه داشته باشد می نویسد:

«... درین روزها طرحهای زمزمه می شد که دفتر سیاسی با دو عضو دیگر فرکسیون قبلی «خلق» و «پرچم» توسعه می یابد. امین مشتاقانه تلاش تب آلود میکرد تا عضویت دفتر سیاسی را کسب کند. برای نیل به این مقصد از همه امکانات به شمول نفوذ شخصیت نور محمد تره کی استفاده می کرد. سید عبدالحکیم شرعی

جوزجانی که نایب رئیس کنگره، مؤسس (کنگره، اول) و یکی از مستحقین جناح خلق بود شرعاً (؟) از این حق به نفع حفیظ الله امین صرف نظر کرده اقرار خطی را نیز به امضاء و خط خود نوشته و به نور محمد تره کی سپرده بود. تره کی چنین تقاضایی را از من و دیگر اعضای فرکسیون «خلق» نیز به عمل آورده بود.

جای تعجب است! بیروی سیاسی روی موضوع سبکدوشی و اخراج امین میندیشد و عدم دیگر در صدد ارتقا او تلاش میکنند! (من در چه خیال و فلکم در چه خیال؟) شرعی عضویت در دفتر سیاسی را ملکیت و جاگیر شرعی و شخصی خود میدانست که آنرا شرعاً به احترام تره کی برای امین بخشید؟ چرا پنجشیری زمانیکه تره کی از او چنین تقاضاء غیر اصولی را نمود به جوابش نگفت که به فکر اخراج و مجازات او هستیم و شما میخواهید يك ترورست را به بیروی سیاسی راه دهید؟

روی همرفته دستگیر معترف است:

«... در تاریخ زنده گانی پر از خم و پیچ و مبارزه درون حزبی این اولین باری بود که بعد از کنگره مؤسس اراده، کمیته مرکزی به شیوه دموکراتیک نمایش اصولی یافت و پنج تن از هشت عضو کمیته مرکزی جناح خلق با وصف تقاضاهای جدی و محرمانه رهبر حزب به ارتقاء عضویت امین به دفتر سیاسی و دارالانشاء کمیته مرکزی ح. د. ح. ا مخالفت صریح نشان دادند.»



باز هم پرسش‌هایی مطرح می‌گردد که: چرا این نمایش اصولی با طرد کامل امین تکمیل نگردید و ارادهء اکثریت بالای اقلیت تکمیل نشد؟ چرا با وجودیکه حزب به وحدت مجدد نائل شده بود، جلسات کمیتهء مرکزی «خلق» جداگانه دایر می‌شد؟ و چراهای دیگر. ضمناً نکاتی جانب دیگر، از جمله اینکه در گذشته هیچگاه ارادهء جمعی در جناح خلق وجود نداشته... در آن موجود است که از حوصله این نبشته بدور است و ادعای ما را مبنی بر انارشسیسم و زورگونی غیر اصولی و مسلط بر جناح مذکور تثبیت میکند.

دستگیر پنجشیری برای مغشوش ساختن ذهن خوانندهء کتابش به قرینه سازی دیگری می‌پردازد و از اختلافات میان کارمل و خیبر و بازدیدهای خیبر و لایق با داکتر حسن شرق و نور محمد تره کی و از نزدیکی تره کی و خیبر... کاغذ سیاه میکند. اما طوریکه عادت اوست باز هم از مشخص بیان کردن حقایق طفره می‌رود. معلوم نمی‌شود که خیبر و لایق با حسن شرق که در جاپان سفیر بود و از ۱۳۵۵ الی ۲۰ ثور ۱۳۵۷ هرگز کابل نیامد، چگونه تأمین ارتباط می‌کردند و دلایل این اختلافات چه بوده است؟ بعقیده من، نویسنده تلاش ناکام نموده است تا ریشهء ترور خیبر شهید را يك استقامت انحرافی بدهد تا بعد به سهولت بتواند برای تبرئه باند امین دلائل واهی بیشتر بتراشد.

بعد از بررسی (؟) يك سلسله مسایل دیگر، نامبرده در مورد

اتخاذ تصمیم برای يك قیام نظامی می نویسد:

«... دستور قیام مسلحانه قبل از وحدت هر دو جناح حزب رهبران نظامی ابلاغ گردیده بود و حفیظ الله امین به اساس همین تصمیم قبلی رهبری، پلان واکنش عادلانه را برهبری سازمان نظامی رسانید و زمینهء آغاز قیام هفتم ثور را برای نجات رهبری ح. د. خ. از زندان و تحول سیاسی نوین مساعد ساخت و به همین دلیل نقش حفیظ الله امین بعد از قیام ثور برجسته شد.»

در جملات بالا پنجشیری می پذیرد که تصمیم برای براندازی جمهوریت محمد داؤد صرف توسط جناح خلق گرفته شده بود (باند امین، نه خلق) و رهبری بخش پرچم از آن اطلاع نداشت و حتی بعد از وحدت نیز آنها قصداً از این تصمیم مطلع ساخته نشدند. یکی از دلائل عمده و اساسی بی که باعث جلوگیری از وحدت در صفوف نظامی حزب گردید، موجودیت چنین نقشه های شیطانی در برنامه های آن باند بود. جارج آرنی درین زمینه می نویسد:

«بر اساس زنده گینامهء تره کی که در سال ۱۹۷۶ به نظر رسید حفیظ الله امین نظریاتش را تحریری به رهبر خود تقدیم نمود، که در آن تذکر داده بود که حزب دموکراتیک خلق افغانستان (بخش خلق) با نیروئی که در ارتش دارد، میتواند قدرت را از چنگ داؤد بیرون کشد. به هر حال تره کی با مآل اندیشی بی که داشت از امین خواست تا زمانی منتظر بماند که شرایط عینی و ذهنی در کشور



آماده گردد و قدرت حزب هم بالا برود.» (افغانستان گذرگاه
کشورگشایان صفحه ۷۴)

میر عنایت سادات درین زمینه چنین ابراز عقیده نموده:

«ولی بخش دیگر حزب (جناح پرچم) غافل از پلان عملیات
نظامی نگهداشته شدند، زیرا مخالفت مسلحانه علیه دستگاه دولت
هیچگاه در ارگانهای رهبری حزب مورد مفاهمه قرار نگرفته و در
زمینه هیچگونه فیصله‌ئی دسته جمعی وجود نداشت. بر خلاف از
نظر رهبری حزب، وضع انقلابی هنوز در کشور بمیان نیامده بود. به
همین جهت افسران شرکت کننده در حرکت نظامی هفت ثور به رهبری
حفیظ الله امین نقش تعیین کننده‌ئی را در رهبری حزب، دولت و
قوای مسلح احراز کردند. حفیظ الله امین با این اقدام خودسرانه
رقبای داخلی حزب را غافلگیر کرده و به حمایت افسران خلقی،
زیرنام «قوماندان سپیده دم انقلاب ثور» خود را بر سرنوشت حزب،
دولت و مردم مسلط ساخت.» (افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه،
صفحه ۱۴۲)

محترم ستر جنرال محمد نبی عظیمی دیدگاه خویشرا چنین می

نویسد:

«... حفیظ الله امین دستور قیام مسلحانه را توسط
عبدالرحمن پسرش به سید محمد گلابزوی خورد ضابط و میخانیک
در قوایی هوائی و مدافعه هوائی، به سرگروپ نظامی بخش خلقی ها

صادر نمود. او قبلاً به هواداران خود دستور داده بود که در صورتیکه دستگیر شود خلقی‌ها باید قیام مسلحانه را از قوای ۴ و ۱۵ زره‌دار و قوت‌های هوایی و مدافعه هوایی آغاز کنند. وی متذکر شده بود که بخش نظامی پرچمی‌ها نباید از ساعت شروع قیام واقف باشند؛ زیرا هنگامیکه پیروزی بدست آید، پرچمی‌ها نیز امتیازات مساوی با خلقی‌ها در دولت آینده مطالبه خواهند کرد. ولی در صورتیکه حوادث به طرف منفی انکشاف نماید، خلقی‌ها خود را از صحنه بکشند و گناه را بر گردن پرچمی‌ها بگذارند. «(اردو و سیاست "در سه دههء اخیر افغانستان" صفحه ۱۲۶)

اما اینکه نقش حفیظ الله امین بعد از قیام برجسته شد، يك مزاح با تاریخ است. زیرا امین در پناهء تره کی همیشه در حیات سیاسی جناح خلق، نقش تعیین کننده داشته و این نقش بعد از قیام به نقش یکه تاز! تکامل یافت.

دستگیر خاطرهء خود را از روز قیام چنین می نگارد:

«... در مدخل دهلیز نظارت خانه افسر پولیسی که نور محمد تره کی را محافظت میکرد به زیر دست و پای رحیم سرباز به حالت خوابیده دیدم. او مانند يك پرندهء که در دم تیغ افتاده باشد مظلومانه دست و پا میزد. رحیم سرباز میل کله شنکوف را به سینهء او متوجه ساخته بود، لایق در حالی که از چشمانش اشک میریخت، میل تفنگ رحیم سرباز را با شتاب فراوان بلند کرد. در همان لحظه



رحیم سرباز را خطاب کرده گفتم: "رفیق چه میکنی؟" انقلاب ما متوجه دشمنان آشتی ناپذیر خلق است. « (ما مبارزهء طبقاتی می کنیم نه برادرکشی - صفحه ۸۵ بخش دوم)

و قبل از سطور بالا از زنجیرشکنی خود که گویا خودش دستبندهای خود را به کنار دیوار سنگی کوبیده و شکسته است بلوف میزند:

دستگیر پنجشیری این مرد زنجیرشکن که اصلاً از فرط ضعف درست راه رفته نمی توانست و مدعی مبارزهء طبقاتی شده و مرگ يك جوان را دیده نمی توانست؛ چگونه بعدها توانست درین مبارزهء طبقاتی اش مرگ همه طبقات چه ستمگر و چه ستمکش، چه مرتجع و چه مترقی، چه چپی و چه راستی را هزاران بار ببیند، ولی چشم، گوش و زبان خود را ببندد؟

ذهنیگری های ناشی از بیماری فرکسیونیزم برای يك لحظه هم نمیگذارد تا پنجشیری با مغز سرد و وجدان سالم داوری نماید. ظهور و زوال نویس در مورد برخوردهای متفاوت به مسئله نشر نخستین اعلامیهء رادیوئی قیام اینطور قلم رنجه می فرماید:

«... جنرال قادر هراتی، مخالف تبارز روشن ح. د. خ. ا و طرفدار ادارهء دولت توسط شورای نظامی و رهبری پشت پردهء ح. د. خ. ا بود. ببرك كارمل از عواقب خطرناك برجسته شدن نقش شخصیت امین وسوسه های را در خیال می پرورانید، بناء برین

ترجیح میداد تا ح. د. خ. ا از قبول مسئولیت قیام مسلحانه شانه خالی نگذ. اینگونه برخورد کارمل با قیام، اگر با خوشبینی توجیه گردد، احتیاط سیاسی و دوران‌دیشی و اگر با بدبینی ارزیابی شود. جز به محافظه کاری جبن و ترس از قیام و ناپیگیری چیز دیگر توجیه شده نمی توانست. اما امین که از مدتها پیش در زیر سایه تره کی بسوی حاکمیت مطلق و تصرف بی چون و چرای قدرت سیاسی میخزید مایل بود که از همان آغاز اعلان قیام، قهرمان معركة، انقلاب شناخته شود.»

اما نمی گوید: سائر رهبران در مقابل مسائل فوق چه نظر داشتند؟ عیب طرح قادر در چه بود؟ اگر حزب توسط شورای نظامی، شرائط مطمئن و مسالمت آمیز انتقال قدرت را به جبهه متحد ملی، متشکل از سازمانهای چپ، ملی و دموکراتیک مطابق به مرامنامه آن و حاکمیت واقعی توده ها را به سرنوشت شان مساعد می ساخت و پلان های (حاکمیت مطلق و صرف بی چون و چرا قدرت سیاسی) عقیم میگردید، چه زبانی به حزب میرسید؟ آیا وسوسه های را که بگفته، پنچشیری، مبنی بر برجسته شدن نقش و شخصیت امین، بیرک کارمل در خیال خود می پرورانید، بی اساس بود؟

توجیه اول مؤلف که در دو جمله: احتیاط سیاسی و دوران‌دیشی خلاصه شده، آیا اکنون که ما و تاریخ به قضاوت آن نشستیم ایم و صفحه، هیجاناناط بچه گانه انقلابی ورق خورده و فصل

منطق، شعور و آگاهی انقلابی جای آنرا گرفته است، میتواند برای توجیه دوم گنجایشی بگذارد؟

آیا توجیه دوم در مورد کارمل عزیز يك خود فریبی جاهلانه نیست؟ آیا ذهن يك فرد انقلابی و متعهد که زمانی سروده بود:

وطن تاج سیر خیر نیازم وطن شمشاد و سپین غرنیازم

شوم بر چوبه های دار بالا ولی اندیشه و باور نیازم

میتواند چنین سبک سرانه قضاوت نماید و ادعاء نماید که هنوز سالم است؟ شخصیت و مبارزهء کارمل عزیز در دوره های مختلف حیات پر افتخار شان، خود پاسخ روشن به این توجیه غیراخلاقی است.

مؤلف کتاب که اکنون ۶۸ سال دارد، هنوز مانند بچه های هیجان زده ۱۶ - ۱۸ ساله به وقایع مینگرند و به حقایق تلخ عملکردهای احساساتی شان اعتراف صریح ننموده و با بازی گرفتن کلمات و اصطلاحات پرطمطراق خروشان و جوشان و شکوفان... تلاش مذبوحانه می کند تا ثابت بسازد که او و باند مورد نظرش در برخوردهای متضاد درون حزبی حق به جانب بوده اند.

در رابطه به عدم موضعگیری مشخص، روشن و قاطع پرچمداران حزب، بر ضد دولت بروکراتیک محمد داؤد در روز قیام، چنین نظر میدهد:

«اولاً وحدت تشکیلاتی سازمانهای نظامی هر دو جناح قبلی

حزب بنا بر تمایلات جاه طلبانه و بی اعتمادی متقابل تأمین نشده بود. ثانیاً به سازمان افسری فرکسیون قبلی پرچم از مقام رهبری آن، رهنمود مشخص و دستور روشن داده نشده بود. ثالثاً قیام مسلحانه نزد آنان يك عمل تحريك آمیز و فتنه گرانه ارزیابی گردیده بود. بدلیل این همه سوء تفاهم ها، سازمان نظامی بخش پرچم بطور کلی در حال ترصد و انتظار قرار گرفت و از اشتراك فعال در قیام مسلحانه خودداری کرد.»

آنچه حقیقت است و نیاز به اثبات ندارد اینست که: اولاً وحدت نه تنها میان جناح های قبلی بلکه در درون جناح خلق نیز وجود نداشت و رهبری آن متشکل بود از انسانهای اصولگرانی از تبار داکتر زرغون شهید، آرام میانه رو اما در قید خرافات و بسته در زنجیر تعصبات ملی، سمتی و زبانی، و شیفته شهرت و قدرت از قبیل تره کی. مرموز، دکتاتور، غاصب و ماجراجو از قماش حفیظ الله امین. اپورچونیست مداح و فاقد کرکتر مشخص، طرز دید سالم و فرصت طلب چون میثاق و پنجشیری و شرعی... باوجودیکه در آن زمان همه بدور تره کی حلقه زده بودند، اما هر يك به خوابی بود و خیالی! درمیان همه آنها گروه امین مبتکر و مرجع اصلی اتخاذ تدابیر بود. آنچه را که آنها نمی خواستند، سبوتاژ میکردند و ناکام میساختند، از آن جمله یکی هم وحدت و یگانگی حزب بود. امین با مهارت خاص کیش شخصیت تره کی را دامن زد

و بدینوسیله مدعی شد که شاگرد وفادار اوست و تاریخ رسالت حذف شاگردان بیوفا را به عهده او گذاشته است: ثانیاً همانطوریکه مؤلف کتاب نوشته، سازمان های افسری هر دو بخش جداگانه رهبری می شدند. امین به هیچ قیمت حاضر نبود تا بخش نظامی جناح خلق را تابع اراده رهبری حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان قرار دهد. بناء ادعای پنجشیری که گویا وحدت تشکیلاتی سازمانهای نظامی بناء بر قیامات جاه طلبانه و بی اعتمادی متقابل تأمین نگردد یک دروغ محض است که قبلاً مستند به آن تماس گرفتیم. ثالثاً چنانکه در صفحات گذشته توجه فرمودید، تصمیم برای براندازی دولت سردار محمد داؤد بشکل محرمانه و مخفی صرف توسط باند نظامی امین اتخاذ شده و هیچگونه رابطه با رهبری حزب واحد نداشت و حتی کشانیدن پای خلقی های دیگر بشمول تره کی درین تصمیم تلاشی است غیر مسئولانه و سبکسرانه که حد اقل درمیان اعضا، کادرها و فعالین حزب خریدار ندارد. زیرا اگر چنین ادعائی واقعیت میداشت تا اکنون یک سند آن رو میشد و پنجشیری که مدعی دبیری فیصله های حزبی است از آن در نوشته اش اقتباس میکرد.

رابعاً امین و اطرافیان او میدانستند که پرچمداران خلق علماً بعد از تحلیل و تجزیه شرایط عینی و ذهنی جامعه، کیف و کان جنبش های سیاسی چپ، دموکراتیک و ملی نسبت پراگندگی و ناپختگی لازم و مقدم از همه خلاف مرامنامه حزب ابدأ اقدام نمی

کنند و تا متحد ساختن همه نیروهای انشعابی و متحدین بلقوه و بالفعل حزب بویژه ایجاد جبههء متحد ملی، ه مبارزات مسالمت آمیز و اصولی شان ادامه میدهند. چنانکه این نظر خویش را مدتها قبل از کودتاه محمد داؤد بنمایش گذاشته بودند. محمد حسن شرق همکار و دستیار محمد داؤد درین باره نوشته است:

«در ماه ثور ۱۳۵۲ ببرک کارمل به خانهء محمد داؤد توسط نویسنده ملاقات کردند؛ نتیجهء ملاقات و گفتار ببرک کارمل به محمد داؤد: ببرک کارمل چون شما مطابق قانون اساسی حق فعالیت سیاسی ندارید اگر بخواهید میتوانید از ۳ طریق استفاده نمائید.

۱ - يك روزنامه یا جریده بنام شخص دیگر امتیاز بگیرید و نظریات خود را بنشر برسانید تا زمینه فعالیتهای سیاسی بشما میسر و مساعد گردد.

۲ - اگر امکان داشته باشد با اعلیحضرت راه مفاهمه را باز نمائید و بهترین راه خدمتگذاری بشما این خواهد بود که شما در صورت امکان نائب السلطنه شوید.

۳ - کودتا: روش مبارزه و آیدیالوژی ما به کودتا متضاد بوده و آنرا يك عمل خائنانه و ضد منافع ملی می شماریم و هر کس به این راه اقدام کند ما طرف مقابل آنها قرار خواهیم داشت.»

استحکام حزب و تأمین اصولی وحدت آن ناقوس خطری بود که بر حیات ننگین منحرفین و دشمنان داخلی حزب نواخته میشد.



بدین ملحوظ تلاش های تب آلود شانرا آغاز کردند و با ترور علی احمد خرم، عمر پیلوت، میر اکبر خیبر... فضای امنیتی را مغشوش و برنامه های حزب را در زینهء پاکسازی صفوف از وجود منحرفین، ناکام ساختند.

پنجشیری کشتار جنون آمیز صدها سرباز و افسر اردوی ملی افغانستان را بدست جوانان احساساتی آن گروه در میدان هوایی خواجه رواش، قطعات مستقر در قرغه (فرقه ۸) ریشخور (فرقه ۷) دارالامان، بالاحصار، گارد جمهوری... نه تنها انتقاد نمی کند بلکه آنرا نتیجهء مبارزهء دو قطب نو و کهنه میداند. قاتلین را قهرمان و شهداء را ضد انقلاب می شمارد و افتخار دارد که طفل انقلابش ردهء صد سال را طی یک شب کوتاه ساخت. یعنی یک انقلاب زمانی می تواند مطابق به سلیقهء پنجشیری واقعاً خلقی باشد، که توأم خون، دود و آتش بهمراه بیاورد تا دشمنانش آنرا نتیجهء سازش و زد و بندها ندانند و بخاطر همین اندیشهء سترگ: بکش! بسوز! بریاد کن! نظریات مؤلف در زمینهء دو برخورد به مسئله مرگ و زنده گی سردار داؤد یکبار دیگر ماهیت ماجراجویان و اندیشه های شیطانی شان را در مقابل رهبری اصولی حزب آشکار میسازد و ثابت میگرداند که تصمیم گیرندهء اصلی در حوادث نه خرد جمعی حزب بلکه باند حاکم نظامی امین بوده است. دستگیر مینوسد:

«... نور محمد تره کی و بېرک کارمل در همان آغاز دو

برخورد جداگانه و متضاد به مسئله سرکوب خونین یا مسالمت آمیز سردار محمد داؤد داشتند. بېرک کارمل طرفدار برخورد با انعطاف با سردار داؤد و خاندانش بود. او اصرار میکرد که باید سردار داؤد کشته نشود. زنده بدست آید. کارمل معتقد بود که هرگاه با سردار داؤد و خاندانش به شیوه مسالمت آمیز و قانونی برخورد شود، اولاً ماهیت هومانستی و دموکراتیک انقلاب ما آشکار میگردد. ثانیاً سنن اخلاقی، ملی و دینی مردم احترام می شود. ثالثاً اسرار و پیوندهای او با ارتجاع منطقه و امپریالیزم افشاء میگردد. رابعاً انقلاب ما از پشتیبانی اخلاقی توده های مردم جهان برخوردار می شود. اینها دلایل مثبتی بود که به نفع زنده گی و ادامه حیات محمد داؤد و نزدیکانش توسط بېرک کارمل ابراز گردید.

با مطالعه مطالب فوق، بعد از گذشت دو دهه، باوجودی که پنجشیری آنرا منفی بافی نموده، میتوان به این حکم قطعی دست یافت که: در هسته رهبری حزب بینش کارمل مفید، باز، وسیع و واقعاً عاقبت اندیشانه بود. حرف، حرف کارمل عزیز عمق هومانیزم، پابندی به اصول تثبیت شده حقوق بشر، تمسک به قانون و از همان آغاز دادن چهره انسانی به رژیم بود که متأسفانه جفاکاران به آن توجه نکردند و این آغاز با سرکوب خونین، پرچم مقدس حزب ما را لکه دار ساخت.



پنجشیری در ادامه مینویسد:

«... اما سلیمان لایق، درباره شیوه برخورد با سردار داؤد در پاسخ تره کی گفت: «دا فرعون ووژل شی». نباید با قیام بازی کرد از هومانیزم خالق معجوب، رهبر قیام ناکام سودان باید درس تاریخی گرفت. بهرحال مشی مسلط این بود که هرگاه دشمنان تاریخی ما از پنجه نیروهای انقلابی نجات یابند، ضد انقلاب شکست خورده و محکوم به زوال، بدون تردید نیروهای خود را بسیج خواهند کرد.»

آیا نظریات لایق و پنجشیری لائق بحث است؟ آیا اکنون آن اندیشه های پوسیده و آکنده از احساسات بچه گانه و شعار گونه میتواند پاسخی باشد به آن عقیده های بلند انسانی؟ حقا که نه حزب و منطق انسانی اش، بلکه طراحان همچو هیجانان زد گذر زوال یافته اند و حزب یکپارچه و واحد ما با اندیشه های خالص میهن پرستانه و انساندوستانه اش که میراث معنوی رهبر محبوب القلوب و فقید آن ببرک کارمل است. ظهور و ادامه مبارزات اش در چوکات اصول و پرنسیپ های ملی و جهان شمول آن به رشد و غنا خود می افزاید و پرچم نجات میهن از فقر و جهالت قرون وسطائی به شانه های سطر این یلان تاریخ تا قله های شامخ پیروزی حمل میشود.

پنجشیری از اینکه محترم نبی عظیمی او را دنباله رو قوت ها گفته، بخود می پیچد و تلاش می نماید خود را به عنوان يك قهرمان

کار و مبارزه به کمک واژه ها و جملات تبارز دهد و برای خودش شخصیت بتراشد! و چنین می نالد:

«... همانگونه که جنرال عظیمی خود به نقل از مؤلف «اشغال و تجاوز» نوشته است؛ من در افغانستان نبوده ام و گویا از گزند امین پنهان شده بودم. بعد از ۶ جدی ۱۳۵۸ به جرم اینکه با نفوذ و سلطه شوروی مخالف بوده ام و به اولیانوفسکی معاون شعبه روابط بین المللی حزب حاکم شوروی آشکارا گفته بودم که بقول خلق هرات ازین «نمدها کلاهی» برای شما ساخته نمیشود. مرا باز هم ابتداء در رادیو افغانستان توقیف و سپس به وسیله تانک های قشون شوروی (؟) به بلاک اول پلچرخی زندانی و در نتیجه فشار اردو و کادرهای حزبی از زندان رها و بی نقش و سرانجام از دفتر سیاسی استعفایم را قبول کردند.»

به عقیده این جانب محترم عظیمی به اساس فطرت و اخلاق عالی سیاسی و حزبی، نخواستہ است مشخصاً فاکت ها و اسناد موثق را درباره پنجشیری بنویسد و الی کی نمیداند که پنجشیری یکی از معتمدین خاص امین بود، که بویژه در رابطه با چگونگی سرازیر شدن قطعات نظامی شوروی وقت به میهن، اسراری را میداند که از زاویه های تاریخ است!؟ اما مخالفت او با نفوذ و سلطه شوروی را از محتوای دیوان شعری او تحت عنوان «پیک دوستی» بخوبی میتوان به قضاوت نشست. دلیل عمده بازداشت



(محافظة امنیتی) او را قبلاً اشاره کردم. مگر استعفا او از دفتر سیاسی و یا هم اخراجش عمدتاً بخاطر این بوده که او دیگر نه مورد اعتماد خلقی ها بود و نه مورد پذیرش پرچمی ها، زیرا زوال تدریجی او تکمیل شده بود و بایست بی نقش می شد. اما چنانکه قبلاً تذکر رفت، به او رحم شد و دوباره بکار استخدام و در رأس اتحادیه شعراء و نویسندگان و بعداً در پست قابل اهمیت تفتیش و نظارت کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، نصب گردید که باز هم مرتکب خیانت شد و شریک کودتا تنی - حکمتیار گردیده محبوس شد.

پنجشیری نقش و سهم اش را در کودتای نظامی ۱۶ حوت ۱۳۶۸ انکار نموده به حملهء مقابل میپردازد:

«... حالانکه همین ستر جنرال های نجیب (اشاره به عظیمی،

دلاور، علمی، لودین...) بوده اند که قدرت سیاسی بویژه قوای مسلح را داوطلبانه به تنظیم های تندرو، کندرو و میانه رو سپرده اند.»

او که از اصل زرین «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» ده ها بار با مورد و بی مورد مینویسد و همه افراد و سازمانها را چنان معرفی می کند که گویا همه آن را درک و رعایت کرده اند و در حقیقت این اصل را به ابتذال کشانیده، خود کوچکترین تحلیل مشخص از اوضاع مشخص آن زمان ندارد و الی چنین افتضاح بار

نیاورده چنین غمی نوشت. توهین او نسبت به محترم عظیمی و سایرین را فقط میتوان چنین پاسخ داد: این سترجنرالان با ایشار و فداکاری کم نظیر یکجا با سائر افسران و سربازان بعد از حاکمیت قطاع الطریقان تنظیمی، مدت دو سال را در کشور بسر بردند و زمینه نجات هزاران، هزار عضو ح. د. خ. ا و متحدین سیاسی آن را مساعد ساختند. حیات این کتله و وسیع انسانی مدیون قهرمانی افسران فوق و محترم محمود بریالی است که نسل های بعدی و تاریخ مبارزات سیاسی افغانها آن را با خط زرین ثبت خواهد کرد.

مؤلف ظهور و زوال اجراءات خانمان برانداز یکسال و هشت ماه باند امین را علی الرغم کلیه انحرافات سازمانی و اشتباهات سیاسی، گام های مثبت و تاریخی میدانند!!! بارک الله! و یکی ازین دستآوردها را در صفحات ۱۰۸ و ۱۰۹ بخش دوم کتابش تحت عنوان دو برخورد به مسئله توسعه کمیته مرکزی ح. د. خ. ا به افتخار یادآور میشود:

«... کاندیدهای کمیته مرکزی ح. د. خ. ا قبلاً به قصر گلخانه دعوت شده بودند. همه آنان با سینه های عریض و یونیفورم نظامی در تالار قصر گلخانه منتظر مصوبه بیروی سیاسی بودند. اسلم وطنجار و گلابزوی هر دو عقب دروازه اطاق جلسه به صورت مسلح به پا ایستاده بودند. کارمل مایل بود که به رسم اعتراض جلسه را ترک کند. اما هنگامی که چشمانش به سیماهای خشمناگین



افسران مسلح افتاد بیدرنگ به سوی میز جلسه برگشت و گفت: «حالا به حقائق اوضاع پی بردم. پیشنهاد میکنم تا اعلان کنید که دیگر پرچم به حیث يك فرکسیون مساوی الحقوق حزب وجود ندارد...»

اینست دموکراسی درون حزبی! یا به اراده ام تسلیم شو و یا هم میکشمت!!!

او درین افتخار خود را شریک میدانند که قیام حد اقل يك حسن داشت و آن اینکه در برابر آن باند حتی منشی کمیته مرکزی، معاون شورای انقلابی و معاون صدراعظم اجازه اعتراض نداشته و همه تصامیم جبراً قبولانده می شد. اما باز هم افتخار به کارمل عزیز که شمشیر جابران روح سرکش او را تسلیم کرده نتوانست و عملاً عدم همکاری حزب را با سیستم ترور و ارباب، به صراحت لهجه بیان داشت و به ویژه مسؤولیت پرچمداران حزب را از عواقب اعمال آن باند خون آشام رفع کرد.

پنجشتری از اینکه کریم میثاق - در آن جلسه به کارمل با الفاظ رکیک و خشن حمله کرد - بر خود و گروه، فاقد اخلاق سیاسی خویش می بالد و افتخار دارد که حفیظ الله امین خودسرانه و بدون تصمیم قبلی بیروی سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا به تاریخ ۱۴ جوزا ۱۳۵۷ در جلسه اشتراك کرده بود. زیرا اناز شیشم مسلط بر جناح خلق در برابر مخالفین نمی توانست مقاومت سیاسی نماید، لهذا

امین و گارد مسلح او مساعدتی بود برای تشنگان قدرت و مقابلتاً امین در آن لحظات ضرورت داشت برای چنان اشخاص، تا راه خویش را توسط ایشان برای تطبیق اهداف بعدی اش باز نماید.

پنجشیری از انحرافات، کجروی ها، سرکوب خونین، پارچه، پارچه شدن حزب و صدها عمل ضد انسانی، اسلامی و میهنی باند امین صرف در چند جمله کلیشه یی بحث می کند. او فرامین را با طمطراق و پی آمدهای آنان را و یا بگفته، خودش دستاوردهای آنها را غیرواقعیانه بزرگ جلوه میدهد. او از شورشهای سراسری صرف نام میبرد و عوامل را چه در بعد خارجی و چه از لحاظ فکتورهای داخلی بررسی نمیکند. نامبرده قسمتی از عوامل منفی را پهلو هم ردیف بندی نموده و آن را فهرست ناقص و نامکمل اشتباهات و انحرافات بحساب میاورد که ح. د. خ. ا را از خلق کشور بیگانه و تجرید و اسباب سرنگونی دولت رسمی نور محمد تره کی و زمینه زوال شتابنده، ح. د. خ. ا و حاکمیت آن را بیش از هر زمان دیگر مهیا ساخت.

بدین ترتیب او همه گناهان کبیره و صغیره را به گردن مرحوم نور محمد تره کی می اندازد تا بار مسئولیت امین، خودش و باند بدنام شان را، کمتر سازد. درحالیکه تره کی و خلقی های اصولی از همان آغاز قیام ثور، یکی پی دیگر از عرصه کار و سیاست کنارزده شده و تا سرحد محو فزیکشی کشانیده شدند. قتل های خائنانه، نور



محمد تره کی، داکتر زرغون و ده ها خلقی شریف و حبس و شکنجه، صدها تن دیگر در پهلوی همزمان عقیدتی شان از جناح پرچم به وضاحت روشن میسازد که حساب باند تبهکار امین از خلقی های اصولی جداست.

پنجشیری از جزئیات و مسائل عمده، اختلافات میان مرحوم تره کی و ملعون امین ترسیم روشن بدست نمیدهد و آن حادثه، بزرگ را چنین کوچک جلوه میدهد:

«در ۲۵ سنبله ۱۳۵۸ جلسه دفتر سیاسی از سوی حفیظ الله امین در قصر دلکشا دعوت گردید. امین با چشمان اشکبار وارد اطاق جلسه شد. گزارش مرگ ترون و زخمی شدن زیرک دو تن از یاوران خود را در فضای پرهیجان تقدیم کرد و نور محمد تره کی را عامل اصلی قتل یاور خویش معرفی و پیشنهاد کرد که تره کی از تمام مقامات حزبی و دولتی سبکدوش شود.»

آن رهبر بزرگ، آموزگار کبیر خلق، روح حزب، نابغه، شرق، بنیادگذار حزب دموکراتیک خلق، تیورسن و ستراتیژیست برجسته... که امین و پنجشیری و میثاق... برای آن مرد خوش باور و خوش قلب و کم سواد جعل کرده بودند، تا در عقب او پنهان شده، پلان های شیطنت آمیز شان را تطبیق کنند. در يك روز به اساس محاسبه هندسی خود شان ۱۸۰ درجه تغیر میکنند و آن سومنات مقدس به يك مفلوک ناتوان تبدیل میگردد و آب هم از جایش تکان

نمی خورد.

پنجشیری برای تیرنه خویش شرایط آزمون را از قول میر محمد صدیق فرهنگ چنین توضیح میکند:

«درین وقت خوف و دهشت چنان محیط را فرا گرفته بود که هیچکس در برابر تصمیمات او جرأت چون و چرا نداشت.»

لازم به تذکر است که این خوف و دهشت زمانی هسته گذاری شد که امین به ماهیت جبون، خوار و ذلیل یکعده فایق آمد و خود را به مدارجی رسانید که اطرافش فقط ترسوها و بزدلان باقی ماند، در پیروی سیاسی آن کارمل و اطرافیان جانبازش نبودند، گلابزوی، وطنجار، قادر و مزدوریار که مدتی امین از آنها سوء استفاده کرد ولی آنها به زودی ماهیت خبیث امین را درک کردند، حضور نداشتند...

در پیروی سیاسی کریم میثاق بگفتهء مردم ما وزیر (هورا) پنجشیری هرزه سرا، عالمیار چقوکش... قرار داشت. بلی! خوف میتواند وجود داشته باشد. صرف در وجود يك قماش مردم: (آنکه خائن است پیوسته خائف است.)

بیرک کارمل در دهمین ساگرد تأسیس سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، ضمن صحبت برای کادرها و فعالین آن سازمان گفتند:

«رفقاء مرد یکبار، يك لحظه میمرد و نامرد هر روز هر لحظه



میرسد. در برابر هیولای مرگ مرد میرزمد.» و سعدی چه شیرین
سروده:

در عاشقی گریز نباشد ز سوز و ساز
ایستاده ام چو شمع مترسان ز آتشم

ظهور و زوال نویس بار دیگر در وصف خویش شعر می گوید:

«اما باز هم در همان فضای اختناق و ارباب و اکنش اصولی
نشان داده و گفتم که بحیث رئیس کنترل و وجدان حزب پیشنهاد
می کنم که به نور محمد تره کی نیز اصولاً (!!!) امکان فراهم شود
تا در جلسه دفتر سیاسی مستقیماً اشتراك و از خود دفاع کند.

از میان تمام اعضای بیروی سیاسی تنها کریم میثاق سکوت را
شکست و از طرح من پشتیبانی کرد. اعضای دیگری نیز بودند که
سبکدوشی تره کی را لطمه جدی به وحدت فرکسیون خلق و تضعیف
مواضع دولت ح. د. ا پیش بینی و ارزیابی میکردند؛ اما در آن لحظه
خلاف حکم ضمیر و وجدان انقلابی (?) خاموشی اختیار کردند.»

اولاً اختلافات ریشه قبلی داشت و از نخستین ماه های
پیروزی قیام آشکار شد، و آن همزمان بود با خودسری های امین در
تعیین و جا به ساختن کادرها که اکثراً بدون مشورهء بیروی سیاسی و
شخص نور محمد تره کی صورت می گرفت. تره کی در ابتداء اکثراً
این اعمال را نادیده می گرفت و بعداً زیر فشار طرفداران خویش و
کسب اطلاعات دقیق از پلان های وسیع امین، دست بکار شد. اما

بزودی متوجه گردید که امین فرسنگ ها پیش رفته و رهبری بالفعل حاکمیت را در دست دارد و او را اسیر ساخته است. اما با آنهم تلاش نمود تا تحت حمایت اعضاء جوان ولی آگاه گروهش امین را وادار به عقب نشینی سازد. ناگفته پیداست که نقش فشارهای بیرونی و بویژه رهبری حزبی و دولتی اتحاد شوروی سابق درین تصمیم تعیین کننده بود، که میتوان اسناد ذیل را مثال آورد:

«... فکر می کنم که باید لغزشهای را که تره کی و امین طی دوره زمامداری مرتکب گردیده اند، مستقیماً به آنان خاطر شان سازیم.»

در واقعیت امر تا همین اکنون تیر باران مخالفان ادامه دارد. ایشان تقریباً تمامی رهبران نه تنها رده بالا، بلکه حتی رده متوسط گروه، پرچم را نابود کرده اند. الکی کاسیگین

... افزون بر آن لازم است به تره کی گفته شود که تاکتیک خود را عوض نماید. تیر باران، شکنجه و اعمالی از این دست را نمیتوان در مقیاس گسترده به کار گرفت. مسئله مذهب، روابط با جماعات مذهبی و رجل مذهبی اهمیت بسیار دارد. باید به تره کی با قاطعیت گفته شود که نباید دست به عمل غیر مجاز بزنند. کیریلنکو ۱۷ مارچ ۱۹۷۸ نشست ویژه بیروی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی، درباره افغانستان، ارتش سرخ در افغانستان، ب. گروموف صفحات ۱۲ و ۱۳ نبی عظیمی در اثر پراچ شان (اردو و سیاست



"در سه دههء اخیر افغانستان" دیدگاه ها و اسناد متعدد را درین زمینه کاوش نموده و تحریر داشته است؛ که به درستی میتوان عمق و ابعاد اختلافات را از متن آن درک نمود. بر علاوه، ده ها سند نشر شده وجود دارد که تثبیت کنندهء وجود اختلافات قبلی است که بمنظور جلوگیری از قطور شدن این نبشته از آن صرف نظر می کنم و یقین دارم که آن روز دور نخواهد بود که زبان ها باز شود و قلم ها به حرکت آیند و سرانجام تاریخ واقعی حزب محبوب ما نگارش یابد. بهتر است تا محک تجربه آیده بیان.

تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

ثانیاً اولین بار است که پنجشیری خواستار تطبیق اصولیت می شود (اگر راست بگوید)، ثالثاً او خود را وجدان حزب میدانند نه دفتر کنترول و نظارت کمیته مرکزی حزب را که واقعاً تأسف بر حزبی که وجدانش يك فرد باشد و آن هم شخصی چون پنجشیری؟! رابعاً جلسه یی که پنجشیری به آن اشاره می نماید در شرایطی تدویر یافته بود که کودتا موفقانه به انجام رسیده و امین کما فی السابق پیروز شده بود. پرسشی مطرح میگردد که چگونه در گیر و دار این همه حوادث وجدان حزب خوابیده بود؟ (وجدان حزب!) برای خود شاهدهی می آورد. بلی! کریم میثاق! (از رویاه پرسیدند: شاهدت کیست؟ گفت: دم ام.) بر علاوه از يك مشت جانی و اوباش داشتن توقع عمل کردن به حکم ضمیر و وجدان، به ریشخند گرفتن آن

کلمات مقدس است.

او بعداً در ادامه این درامهء مضحك می فرماید:
 «اما به هر حال به اذان ملای غریب باز هم تمکین نکردند و
 جلسه سرانجام به سود امین پایان یافت.»
 پنجشیری ادعاء دارد که اذان داده است، اما از خودش نمی
 پرسد که چرا این اذان در ابتداء قبل از قوام یافتن امین در حزب داده
 نشد؟ آیا او نمیداند: «مرغی که بیوقت اذان دهد سرش از زدن
 است؟»

دستگیر ادامه میدهد:

«به هر حال امین برای نیل باین مقصد جاه طلبانه بهای
 سنگین پرداخت حفیظ الله امین در چنین يك شرائط نامساعد
 نظامی، سیاسی، رهبری، حزبی و دولتی را از چنگ رقیبان نظامی و
 سیاسی خویش بیرون کشید که:

فرکسیون پرچم برهبری ببرک کارمل، از همان نخستین لحظات
 قیام با اقدامات امین و تره کی به شیوه آشکار و پنهان درین جا و
 آنجا مخالفت خود را ابراز میکردند و در مقابل انحصار قدرت و
 نقض ناهنجار موازین مرامنامه، اساسنامه و حقوق و آزادیهای
 دموکراتیک مردم واکنشهای نظامی، سیاسی و تبلیغاتی نشان
 میدادند...»

پنجشیری بطور ناقص و ضمنی به يك بخش محدود از حقیقت



اعتراف میکند، ولی هنوز هم بطور ظریفانه و آرام از وارد کردن ضربه نمی پرهیزد. او با وجود درک کامل از اینکه امین و باند نابکارش به حزب و آرمانهای آن خیانت ورزید و اعمال او مغایرت کامل با اهداف حزب داشت، باند او را حزب و بدنه اساسی حزب را فرکسیون می نامد.

قصداً نام تره کی را در پهلوی حفیظ الله امین قرار میدهد تا اشتباهات او را ناشی از عدم درک عمیق شان و سطح پائین آیدیالوژیک شان بود، با گناهان و خیانت های امین پیوند دهد. آنجا که واکنش نظامی را ذکر میکند، در حقیقت کشتار بیرحمانه بیش از دو هزار و پنجمصد پرچمی را که بدست امین و ناکسانی ناکستر از او به شهادت رسیدند. تبرئه می نماید، و اشاره است به کودتا به اصطلاح قادر، رفیع و کشتمند...

و بالاخره به این نتیجه میرسد:

«فقط در چنین وضع مشخص یگانه نیروی سیاسی که از داخل حزب حاکم و دولت مقاومت مسلحانه و مبارزات سیاسی را علیه امر و نهی و تمرکز خونین امین میتوانست سازمان دهد باز هم کادرهای ملکی و نظامی ح. د. خ. ا و بویژه فرکسیونهای خلق و پرچم و دیگر شاخه های انشعابی آن و تمام نیروهای طرفدار دموکراسی، استقلال ملی، ترقی اجتماعی صلح و مردمسالاری بوده

اند.»

اما خود معترف است که اکثریت آنان کشته، زندانی و یا در اختفا به سر میبردند. ولی پرچم مبارزه هنوز در اهتزاز بود. صفوف حزب با نیروهای جدید گسترش میافت و این جمله، نیرو بخش تحقق می پذیرفت که (پرچمداران می افتند ولی پرچم همواره در اهتزاز خواهد بود) طبعاً مبارزهء دشوار در مقابل حزب قرار داشت (چنانکه امروز) بلی! مرد و نامرد را در شرایط دشوار میتوان شناخت. شاعر چه شیرین سروده است:

هرگز نبود راه نبرد بستر آرام
 این جادهء رزم است، پر از فتح و شکست است
 میدان عمل بهترین داور مدعاست
 در حرف بسی لافزنان در صف رزم است
 در حرف و فقط حرف خروشیدن و جستن
 از آن بت کهنه و فرسوده و پست است
 نازم سر شوریدهء آن مرد مبارز
 کاغشته به خون راهی میدان نبرد است

به هر حال، وحدت حزب خدشه دار شده بود و ایجاد جبههء متحد ملی، نسبت بحران عدم اعتماد، به زمان نیاز داشت... ولی پنجشیری در مورد اقدامات بعدی خود و هم نظرانش چیزی نمی نویسد.



مؤلف ادعاء دارد که امین بعد از کسب قدرت «در جستجوی راه، وسائل و تاکتیکهای نوین افتاد. زمینه اشتراك توده های افغان را در تنظیم حیات اجتماعی فراهم آورد.»

آیا میتوان به این چرندها باور کرد؟ هرگز نه! زیرا امین نه تنها به شدت به اعمال گذشته خود ادامه میداد بلکه راه های جدید اتهام بستن و نابود کردن، وسایل جدید شکنجه و تاکتیکهای مدرن و دسیسه سازی و توطئه گری را در چوکات يك زد و بند خائنانه با گلبدین حکمتیار وابسته معلوم الحال سی. آی. ای و آی. اس. آی که در رأس گروهك تروریستی به اصطلاح (حزب اسلامی افغانستان) قرار داشت، بمنظور تصفیه آخرین نیروهای ملی و دموکراتیک که از دم ساطور آنها جان به سلامت برده بودند، به تشریک مساعی پرداخت. و اکنون نوبت رسیده بود به (کنجکی ها) یا طرفداران نور محمد تره کی.

در دوره خود کامگی امین در پهلوی شعاری نان، خانه و لباس، قانونیت، مصئونیت و عدالت افزوده شد، یعنی او آخرین میخ را بر تابوت نان، خانه، لباس، قانونیت، مصئونیت و عدالت کوبید و به تعقیب آن می خواست تمدن، انسانیت و حیات را از اکثریت مردم ما سلب نموده و به ریش فرعون، چنگیز و هیتلر بخندد؛ اما:

خیال خام و پوچ خود به گورستان خواهد برد

هر آنکه در پی آزار ما ط_____فلاته برخیزد

پنجشیری در صفحه ۱۱۶ بخش دوم کتابش بار دیگر بر عظیمی و اثر وزین شان حمله (طبقاتی) کرده و جنرالان روسی را چنین متهم میسازد:

«... درین نوشته آخرین لحظات زنده گی سیاسی حفیظ الله امین بازتاب خیره، نامرتبط، ناقص سطحی و ذهنیگرانه دارد. درین یادداشت تبلیغاتی (اشاره به کتاب اردو و سیاست...) جلوه های زشت و ناخوشایند انتقامجویی سیاسی، تلافی جویی، ترسب اندیشه های انحرافی دوران جنگ سرد، خودنمایی می کند.»

ببری مال مسلمان و چو مالت بردند
بانگ تذویر بر آری که مسلمانی نیست
در کشور ما ضرب المثلی است که می گویند:

«کور همه را از چشم خود می بیند» آیا از مرده هم می شود انتقام گرفت؟ تلاش محترم عظیمی فقط روشن ساختن اذهان است و الی امین و باندش آنقدر زیر بار جنایات شان کوبیده شده اند که صدها جلد کتاب هم نمیتواند بار مسئولیت شان را کم و یا بیش بسازد. اتهامات خیره، نامرتبط، ناقص، سطحی و ذهنیگرانه بدان معناست که (بگیریش تا نگیرد) اما جلوه های زشت و ناخوشایند، آیا امین کدام جلوه نیک و خوشایند داشت که اکنون عظیمی آنرا معکوس تعریف نموده باشد؟ تلافی جویی، ترسب اندیشه های انحرافی ضرورت به بحث ندارد زیرا «آفتاب با دو انگشت پت



نمیشود» اما ترسب اندیشه های انحرافی جنگ سرد، واقعاً پرسش برانگیز است. که پنجشیری بایست جهت ها را مشخص میساخت؟! مؤلف نشست خود را در جلسهء بیروی سیاسی در قصر تپهء تاج بیگ بروز ۶ جدی ۱۳۵۸ اولین و آخرین بار طی حکومت یکصد روزهء امین بعد از معالجه و بازگشت از شوروی یاد می کند در حالیکه يك پاراگراف بالاتر می نویسد:

«اعضای خانواده های برخی وزیران باساس سنن پسندیدهء ملی (سبحان الله) نزد خانوادهء امین برای تبریک (و خانه نوی) رفته بوده اند. این مهمانی با جلسهء نوبتی دفتر سیاسی هیچگونه پیوند و رابطهء نداشته است...»

ناگفته پیداست که پنجشیری بتاريخ ۵ جدی ۱۳۵۸ بعد از حدود یکصد روز به گفتهء خودش از شوروی برگشت و از موجودیت عساکر آن کشور در افغانستان نیز از طریق اولیانوفسکی معاون شعبهء روابط بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی اطلاع داشت و عامل پیامی از جانب رهبری حزبی و دولتی اتحاد شوروی سابق برای امین بود. د. د. سنیکروف درین مورد می نویسد:

«دعوت در فضای آزاد جریان داشت. صاحب خانه «امین» مسرور و خوشبخت (خوشنود) بود و شیرین زبانی می کرد. زمانی

که پنجشیری از خوردن سوپ ابا و ورزید و معذرت خواست، زیرا بنا به توصیه داکتر (شاید مرجع دیگر که از وقایع اطلاع داشت) باید پرهیز می کرد» امین مسرورانه شوخی کرد و گفت که ترا آشپزهای کرملین نازدانه بار آورده اند و به همین خاطر از خوردن سوپ ابا و میورزی. پنجشیری لبخند کوتاهی زد و لبانش را پاک نمود و بار دیگر حرفهای را که به امین گفته بود تکرار کرد: دولت شوروی خشنود است از اینکه حقیقت درباره واقعه مرگ تره کی برایشان گفته شده و همچنان درباره اینکه رئیس جمهور تعویض گردیده است و از اینکه دیدار من «پنجشیری» از ماسکو روابط را با اتحاد شوروی تحکیم بیشتر نموده صحبت کرد. پنجشیری متذکر شد که در ماسکو بار دیگر برای وی گفته اند که اتحاد شوروی در جنگ داخلی افغانستان کمک های عظیمی با دولت ح. د. خ. ا (ج. د. ا) خواهد نمود. امین شکوهمندانه اعلان نمود که «قشون شوروی، اکنون درینجاست. من همیشه برای تان می گفتم که همسایه بزرگ شمالی ما، هیچگاهی در روز بد ما را تنها نمی گذارند. اکنون همه چیز طور عالی پیش میرود. من هر روز از طریق تیلیفون با رفیق گرومیکو ارتباط می گیرم و با هم درباره اینکه چطور برای جهانیان کمک های نظامی اتحاد شوروی را در جنگ داخلی افغانستان توجیه

نمائیم، صحبت می نمائیم.» تجاوز یا اشغال ص ۶ و ۷



در مورد ضیافت و یا جلسه دفتر سیاسی در آن روز نظریات مختلف ارائه گردیده که اکثراً یکسان می باشند. ولی دقیق ترین آنها همین نوشتهء بالا است. که جمله ترسب اندیشه های انحرافی جنگ سرد را ابطال می نماید. آنچه جالب است و سوال برانگیز، مریضی ایشان است که نفرموده اند، چه تکلیف داشتند؟ درین یکصد روز چه گذشت؟ با که ها روی چه مسائل بحث داشت؟ به اساس شواهد و اسناد در آن زمان اسدالله سروری اسلم و طنجار، سید محمد گلابزوی و شیرجان مزدور یار نیز در مسکو بودند. آیا بین ایشان تماس وجود داشت و یا خیر؟ و ده ها پرسش دیگر که جناب دست اول نویس بی پاسخ گذاشته اند.

بهرحال درینجا نیز تناقض گوئی ایشان ثابت می شود. از یک طرف او مدعی است که به جلسه دفتر سیاسی رفته، از جانب دیگر ضیافت را نیز تأیید می نماید، با ذکر اینکه هیچگونه رابطهء با هم گویا نداشتند.

بحث را پی می گیریم:

«... امین بوقت معین وارد اطاق جلسه نشد. انتظار ما، طولانی گردید. سرانجام بساعت ۱۱ قبل از ظهر وارد اطاق شد با عرض پوزش و احوال پرسى جلسه دفتر سیاسی را دایر کرد. درین جلسه دو موضوع از سوی حفیظ الله امین ارائه گردید. یکی جریان ملاقات او با تابییف سفیر کبیر شوروی مقیم کابل، دو دیگر تثبیت

سخنرانی او بمناسبت پانزدهمین سالگرد ح. د. خ. ا. امین در زمینهء موضوع ملاقات خویش با سفیر شوروی مقیم کابل چنین گذارش داد:

«سفیر کبیر شوروی به نماینده گی از رهبری دولت شوروی به او اطمینان محکم داده است که دولت شوروی بقدر ویتنام با افغانستان مساعدت تخنیکی نظامی و مالی میرسانند و کشور ما را در مقابل دخالت و مداخله پاکستان و دیگر کشورهای منطقه تنها نمی گذارد.»

همچنین امین درحالیکه مشوش به نظر میرسید به اساس گزارش سفیر شوروی این اطلاع غیر منتظره را به دفتر سیاسی ارائه کرد که «قطعات محدود نظامی شوروی، از بندر حیرتان عبور کرده، تا شهر پلخمري به هیچگونه مقاومت مردمی مواجه نشده است. هنوز نتایج عبور «مهمانان ناخوانده» از مرز مشترک افغانستان و شوروی سابق ارزیابی نگردیده بود که به اطاق طعام دعوت شدیم.»

با خود کج و با ما کج و با خلق خدا کج

آخر قدمی راست گذار ای همه جا کج

جالب است رئیس شورای انقلابی و سر قومندان اعلی قوای مسلح از طریق سفیر شوروی اطلاع می یابد که عساکر بیگانه تا عمق (کوه پایه های هندوکش) داخل شده و قوای مسلح افغانستان خاموشانه بسوی شان نگاه کرده و حتی برای او اطلاع هم نمی دهند!!!



به این چرندیات فقط خود را میتوان فریب داد، نه دیگران و تاریخ را. لطفاً این جملات را مطالعه فرمائید:

«در ۲۵ دسامبر به ساعت ۴ من به دفتر دگرمن محمد یعقوب لوی درستیز افغانستان احضار گردیدم. در آنجا مشاور شخصی یعقوب بنام پیوتر کوستینکو را ملاقات کردم که گفتگوی زیر بین ما صورت گرفت: کوستینکو بمن گفت: «قرار است تو به سمت شمال، به جانب سرحد افغانستان و شوروی بروی.»

این فرقه بتاريخ ۲۸ دسامبر ساعت ۴ سرحد را عبور خواهد کرد. یعقوب که در آن هنگام در آنجا حضور داشت به حرف های ما گوش میداد. وی یکی از رفقای نزدیک امین بود و واضح است که یعقوب خبر پلان تجاوز شوروی بر افغانستان را به امین رسانیده بود.»

راوی به ادامه می نویسد:

«... در دفتر یعقوب به من گفته شد تا با برادر امین، عبدالله که در آن زمان والی ولایات سمت شمال بود ملاقات نمایم. من با وی صحبت نمودم. درحالیکه ما کافی می نوشیدیم یکایک تمام وظایف را که به من سپرده شده بود به عبدالله تشریح کردم. وی خیلی ها آرام جواب میداد و میگفت که بلی! من تمام این موضوعات را میدانم. برادرم تمام چیزها را برایم گفته است که تمام وظائف سپرده شده را انجام بده.» شماره دوم سال ۱۹۹۱ مجله

سپوتنیک چاپ شوروی مقاله ابرتاس کاسیناس دگروال متقاعد شوروی که زمانی مشاور نظامی در افغانستان بود. اقتباس از اخبار هفته چاپ کابل سال سوم، شماره هفدهم ۱۲ ثور ۱۳۷۰

هدف از ادعای پنجشیری انداختن بار مسئولیت، بدوش رهبران ح. د. خ. ا بویژه پرچمداران خلق است که دیگر خریدار ندارد. بیروی سیاسی از یک موضوع حیاتی، بطور غیرمنتظره اطلاع می یابد. اما بدون بررسی جوانب آن به اطاق طعام میروند و به فکر آرام غذا و چای صرف و نوش می کنند، که زهر شان باد! و جلسه را در همان جا بدون کدام فیصله، مشخص ختم می کنند.

اولاً در کدام کشور در هنگام رسمیت جلسه خاصاً در میان احزابی تیپ حزب ما غذا صرف می گردد، ثانیاً فامیل های وزرا و خودشان که یقیناً اکثریت شان عضویت بیروی سیاسی را نداشتند درین زمان کجا بودند و ثالثاً بحث پیرامون مهمانان ناخوانده تا کجا ادامه یافت و موضوع بیانیه، پانزدهمین سالگرد چه شد؟ این را می گویند:

«... باین شیوه پروسه فروپاشی و زوال حاکمیت ح. د. خ. ا آهنگ شتابنده یافت (یکباره بخاطرش می آید که چیزی را ناگفته مانده و وقت آنست که آنرا بگوید) این مطلب نیز لازم بیادآورست که آشپز کاخ در آنروزها وابسته گان کی. جی. بی و تبعه اتحاد شوروی سابق بوده است.»



و بعداً در نتیجه گیری خود مدعی میشود که: امین طرفدار رشد مستقل ملی بود. اینست رشد مستقل ملی که حتی غذایش توسط کی. جی بی طبخ میشد!؟

درین جای تردید وجود ندارد که شش جدی ۱۳۵۸ یعنی روز علنی شدن ارتش شوروی در افغانستان، يك روز تراژيك در تاریخ معاصر افغانستان است. اما نباید ذهنیگرانه و يك جانبه به مسائل بویژه در موقع تحقیق نگرست. شرایط عینی و ذهنی این لشکرکشی در فکتورهای خارجی آن به مراتب بیشتر است تا وضعیت داخلی، که پنجشیری آنرا دست کم گرفته است. آری پنجشیری حجم و مقیاس جنگ اعلان نشده را علیه کشور ما صرف در چند پاراگراف از نقل قول های به مراتب ضعیف به تناسب حقیقت، از دگروال یوسف پاکستانی می آورد و خلاصه می کند:

زین قصه به هفت گنبد افلاک پر صداست

کوتاه نظر ببین که سخن مختصر گرفت

عمده ترین بخش کتاب که بایست به سالهای ۱۹۸۰ ۱۹۸۶

اختصاص می یافت، صرف در دو نیم صفحه و آنهم بشکل يك مقاله، مبتذل بازاری، بدون تحریر حقایق و فاکت ها نگارش یافته و اما کودتای درون حزبی ۱۴ ثور ۱۳۶۸ را با آب و تاب تشریح و توضیح میدارد و روی مجبوریت وضعیت آنزمان را باوجود همه حيله گری سیاسی چنین می نویسد:

«اگرچه در هنگام کودتای آرام ضد کارمل در صفوف اردو ۱۶۰ هزار نفر و در صفوف وزارت امور داخله و دفاع از انقلاب ۱۱۵ هزار نفر و در نیروهای امنیتی (خاد) ۲۰ هزار نفر مسلح و بسیج شده بود؛ مگر به علل فرکسیونبازی مزمن و وجود موربانه بی اعتمادی در مقامات بلندپایه حزبی و دولتی بویژه بعلت حضور، نفوذ و سلطه سیاسی مشاوران شوروی، قابلیت رزمی این قوت ها در سطح نازلی قرار داشت.»

چرا پنجشیری از نیروهای دفاع خودی، بریگادهای نظم اجتماعی، سپاهیان انقلاب، وابسته به سازمانهای حزبی ملکی، که در ده ها جبهه اشتراك و دستآوردهای درخشانی را کمائی نموده بودند یاد نمی کند؟ چرا تذکر نمی دهد که همین نیروها سنگپایه دفاع مستقلانه از وطن را تشکیل دادند و به مراتب با روحیه تر و نیرومندتر از ارتش سرخ می رزمیدند؟ فرکسیون بازان کی ها بودند و دیگر چه دلیل برای ادامهء مبارزهء فرکسیونی وجود داشت؟ بالای کی اعتماد نشد و کی ها بی اعتماد بودند؟ اعضاء دفتر سیاسی، کمیته مرکزی، کابینه و نیروهای مسلح به اساس وحدت مجدد و مطابق تمام نورم های اساسنامه، برنامه و سند وحدت حزب نبود؟ در کجا تقسیم کرسی ها بدون موازنه بود؟ (درحالیکه سیاست کادری باید به اساس لیاقت و تخصص می بود) باوجودیکه زیر نام وحدت يك تعداد افراد متزلزل، فاقد شعور و وابسته به دشمنان تاریخی



مردم افغانستان جا داده شدند (این یگانه عرصه یی است که می توان بالای آن انتقاد اصولی کرد) که نمونه آن شهناز تنی... است. صرف نظر از اینکه میان یکعده محدود از رهبران جوان حزب از هر دو جناح قبلی که دلیل عمده رشد ناموزن آنها بنا بر شرایط زمان بود، مانند نجیب الله و گلابزوی و بعدها سمارق هرزه (تنی)... مشاجراتی زودگذر خلق میشد، اما در سطح کل کشور، حزب بتدریج بسوی وحدت کامل به پیش می رفت (و این پروسه با وجود همه کندی اکنون نیز ادامه دارد.) ولی کم نبودند افرادی که از اتحاد عمل و نظر هراس داشتند و این موریانه بویژه در جناح خلق دوباره در حال نمو بود. این گفته را درین جملات پنجشیری خوتر می توان درک کرد:

«... و در شب ۱۴/۱۳ ثور به ضد کارمل کودتای سپید آغاز گردید. به دستور وزیر داخله قریب ۲۰ تن از همزمان نزدیک همفکران و خویشاوندان کارمل توسط خلیل امین زاده قومندان کندک مؤسسات گرفتار و به قصر گلخانه ارگ جمهوری انتقال یافت. صبح ۱۴ ثور میر صاحب کاروال و صالح محمد زیری مرا به تعمیر کمیته مرکزی جلب و احضار کردند با سینه های فراخ ازین کارنامه «درخشان» حزب. د. خ. ا گزارش دادند. به زودی از جمله ۳۰ عضو کمیته مرکزی فرکسیون خلق ۲۴ عضو آن به کمیته مرکزی احضار و دعوت شد و اعضای بیروی سیاسی و منشیان کمیته مرکزی درین جلسه اشتراك و از ضرورت تحول سیاسی، رهبری و

نقش شخصیت نجیب در شرایط دفاع مستقلانه دفاع کردند.»

فرصت طلبی، بسیج نیرو و عدم پابندی به اصول و موازین حزبی از جانب عده، محدود خلقی ها با سوء استفاده از امکانات وحدت مجدد و دموکراسی درون حزبی بازگو کننده، يك حرف است که آنرا بهتر است از سخنان زنده یاد ببرك کارمل بشنویم:

«... بلی! در مصاحبه، که شما از من گرفتید علاوه بر سائر مطالب مرا به فرکسیون بازی در داخل ح. د. خ. ا نیز متهم ساختید (چنین مهر و بر چسب را بالای بسیاری از رهبران زده اند، صرف میتوان به بیوگرافی لینن درین باره مراجعه نمود) ولی آیا برای شما روشن است که رهبری کنونی افغانستان عملاً و بطور کامل (فرکسیون کارمل) بودند. رهبری کنونی افغانستان مقامهای پر مسئولیت را در حزب و حکومت در زمانی که من رهبری آنرا داشتم به حیث صدراعظم، منشی های دارالانشاء، اعضای بیروی سیاسی، اعضای کمیته، مرکزی ح. د. خ. ا ایفاء می نمودند، و از جمله نزدیک همکاران من بودند.

جالپ است چگونه اساس گزار حزب میتواند فرکسیون باز باشد. مگر مبارزه علیه توطئه گران، دسیسه بازان، انشعاب طلبان را میتوان فرکسیون بازی نام گذاشت؟ احمق ها میگویند، بلی! ولی انقلابیون واقعی میگویند که مبارزه در راه اصول در ماهیت امر مبارزه بخاطر وحدت حزب است. شاید اشتباه من این بوده باشد که



من در کارها بیشتر کوشیده ام تا از انتقاد و انتقاد از خود به شکل گسترده استفاده کنم. اشتباهات را در وقت و زمان آن تصحیح و مسائل را بر اساس برخوردهای دموکراتیک، رهبری جمعی و مسئولیت فردی حل و فصل نمایم. شاید برای بعضی ها شیوه های استبدادی و دیکتاتوری فردی خوشایند باشد. « زنده گی، صلح و جنگ، مصاحبه ببرک کارمل با ارتیوم باراویک گزارشگر سوپرشیناسگزیته (اشد محرم)

نباید فراموش کرد که پرچمداران برای احیاء وحدت حزب قیمت گزاف پرداختند؛ زیرا نه تنها در داخل جناح پرچم بلکه در رابطه آن با مردم و متحدین سیاسی خدشه های جدی پیدا شد و بدین منوال پروسه، تأمین صلح و رفع بحران اعتماد سیاسی به درازا کشید. جبهه ملی پدر وطن نتوانست عمیقاً ریشه در میان احزاب و سازمانهای سیاسی اجتماعی، تکنوکرات ها و سائر نیروها بیابد. زیرا دیدن یکعده چهره ها در حاکمیت که دستان شان به خون روشنفکران و مردم وطن تر بود، به اساس این وحدت دوباره به معراج قدرت قرار گرفتند. اما ببرک کارمل بمنظور احیاء صلح و تجدید تربیت اکثریت اصولی و نجیب خلقی ها و ایجاد زمینه خدمت به مردم بخاطر تلافی اشتباهات شان و جلوگیری از انتقام کشی و انارشیسیم در جامعه و سرانجام عقیده راسخ شان مبنی بر اینکه آنان قربانیان یک سیستم غلط و غلیان احساسات، کجروی و چپروی

مزمّن شده بودند و بایست در اثر آمیزش و کار تربیتی به سوی اهداف والای حزب که در خدمت گزاری به وطن، اعمار جامعه، و رهایی انسان میهن از قید ظلم، عقب ماندگی و تعصبات ملی، سمتی، زبانی... خلاصه میگردید. صرف نظر از یکعده، انگشت شمار، سائرین را در آغوش کشید و به این اقدام آب را بالای آتش هیجانات حزب و متحدین آن که قربانیان بشمار داده بودند ریخت. کارمل و سیستم حزبی دولتیش باوجودیکه درین پالیسی درستاورهای داشتند. اما همانطوریکه پنجشیری اعتراف می نماید در مورد یکعده انگشت شمار مانند شخص پنجشیری دچار اشتباه گردید.

عاقبت گرگ زاده گرگ شود
گرچه با آدمی بزرگ شود

اما عاقبت این ترحم و احساس انسانی:

وزیر داخله شخصاً بدون فیصله، حزب و دستور مقامات عالی دولتی ۲۰ تن از اعضای فامیل و نزدیکان کارمل را به حبس میکشد!

یکی از مشخصات عمده، افغانها که همه به آن افتخار داریم و سنگ بنای افغانیت ماست اینست که (افغان احسان را فراموش نمی کند) اما مرض مزمّن فرکسیونیزم در وجود بعضی اشخاص حتی



این احساس را نیز به اختناق کشانید.

دانسته نمیشود که باوجود موجودیت خاد (خدمات اطلاعات دولتی)، چگونه وزارت امور داخله، قبول زحمت می فرماید و قدم رنجه نموده، این رسالت تاریخی را بدوش میکشد؟!

ترا تیشه دادم که هیزم بکن

نگفتم که دیوار مردم بکن

حزب واحدی که شش سال با هم کار مشترک داشتند، چگونه جلسات کمیته مرکزی آن هنوز هم به اساس فرکسیون ها دایر میگردد؟ چرا خلقی ها در آن مقطع نجیب را تائید و کارمل را مردود میدانستند؟ چرا کنار رفتن کارمل برای آنان به گفته پنجشیری کارنامه «درخشان ح. د. خ. ا» تلقی میگردد؟ و چراهای ازین قبیل.

مؤلف (ظهور و زوال) در صفحه ۱۲۶ بخش دوم کتابش به افتخار یادآور میشود:

«... از دیگر اعضاء گناه کار دفتر سیاسی (جناح خلق) نیز تقاضا نمودم که بهتر است تا تمام همکاران دوران رهبری کارمل جای خود را برای نسل جوان و رهبران هم سن و سال و همزمان نزدیک و قابل اعتماد داکتر نجیب خالی کنند...»

یعنی بایست این کارنامه درخشان تکمیل شود و آنان بتوانند به سادگی بعد از تضعیف حریفان، ضربه نهائی را وارد و اشتباه

قبلی خود را مبنی بر زنده ماندن پرچمی ها و سائر نیروهای ملی و دموکراتیک به شمول خلقی های اصولی، با يك يورش جابرا نه، مرفوع نمایند و تحت حمایت رژیم گریباچوف، افغانستان را برای مدت نامعلوم به سوی فاجعه و خانه ویرانی که در آن وقت نیز از برکت جهالت شان سراسری شده بود، سوق دهند.

در پاراگراف بعدی چنین میفرزاید:

«سرا انجام طبق پلان و نقشهء ویکتورپلینچکو (بدین معنا که کودتای سفتید علیه کارمل توسط شوروی ها، نجیب الله، و باند معلوم احوال امین صورت گرفت) وزیران دفاع، داخله و امنیت (نظر محمد، گلابزوی و یعقوبی) تحت رهبری صالح محمد زبیری و مراقبت شدید امنیتی نزد کارمل رفتند از او خواهش (!) کردند تا فقط طی یکساعت استعفای خود را از مقام شورای انقلابی بنویسد در غیر آن پرخوزد مقتضی دیگری نسبت به او صورت خواهد گرفت. کارمل با یاران نزدیک خود (؟) جلسه کرد و استعفای خود را نوشت. بعداً هر سه فرکسیون در قصر دلکشا جلسه کردند. به اصطلاح پلینوم کمیته مرکزی را دایر و استعفای کارمل و تقرر داکتر نجیب الله را قهراً منظور و تصویب کرد.»

در جملات فوق پرسش های متعدد وجود دارد. این تصمیم نظامی بود و یا سیاسی؟ ملی بود و یا فشار بیرونی؟ ضرب الاجل



تعیین شده امکان جمع شدن یاران نزدیک ببرك کارمل را تکافو میکرد که در سراسر افغانستان پهن بودند؟ موقعیت آن سه فرکسیون در داخل حزب از چه قرار بود؟ آیا پلینوم فرکسیون ها قانونیت داشت؟ اعضای شورای انقلابی در مورد استعفای رئیس شان چه نظر داشتند؟ آیا تقرر نجیب که قهراً صورت گرفت نصب بود یا انتخاب؟ پی آمد این فتح درخشان برای هر سه فرکسیون متذکره چه به ارمغان آورده؟؟؟

پرسش های بالا اهمیت برجسته بی سیاسی و تاریخی دارند که متأسفانه در نوشته پنجشیری پاسخ روشن نیافته اند و تماس مستند بر مسائل فوق از حوصله و صلاحیت این قلم، بدور است. ولی يك نکته را باید در نظر داشت که بتاريخ ۱۴ ثور ۱۳۶۸، زنده یاد ببرك کارمل از سمت منشی عمومی ح. د. خ. ا. مستعفی شدند نه از ریاست شورای انقلابی.

پنجشیری، مصالحه ملی، طرح قانون اساسی، دفاع مستقلانه، توافقات ژنیو... دستآوردهای آن زمان را مربوط به دوران حاکمیت نجیب الله میداند. گویا او در پلینوم های ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰ شرکت نکرده و از محتوای آن پلینوم ها آگاهی ندارد. او از تیزس های ده گانه ببرك کارمل مصوب شورای انقلابی در تاریخ ۲۲ عقرب ۲۳۶۴ که قبلاً در پلینوم ۱۶ کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. مؤرخ ۱۶ عقرب همان سال به تصویب رسید بی اطلاع است. اینک جهت

هرچه روشن شدن موضوع مطالب ذیل را از سخترانی دوکتور نجیب
الله در پلینوم بیستم اقتباس می نمائیم:

«... تمام حزب پلینوم شانزدهم را پلینوم بنیادی خوانده و آن
پلینوم را اساس گزار تلقی نموده اند...»

پلینوم شانزده هم در خاطرات اعضای حزب و مردم ما به
مشابه پلینوم توسعه پایگاه اجتماعی حاکمیت مردمی باقی مانده
است؛ زیرا این امر واقعاً پرویلم عمده و اساسی بود که در پلینوم
مذکور مفصلاً مورد بررسی قرار گرفته و راه های حل این مسئله و
تطبیق برخورد نوین حزب به امر توسعه پایگاه اجتماعی انقلاب
مشخص گردیده بود...

... ما تمام دلایل را در اختیار داریم که باید اجراءات در زمینه
مواد پلینوم، تیزس های ده گانه و همچنان اعلامیهء معروف شورای
انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان را بررسی نمائیم.

در این اسناد با اعتبار، خصلت ملی و دموکراتیک انقلاب ما
در مرحله کنونی تشریح گردیده و با صراحت تمام خاطر نشان شده
است که این مرحله يك پروسه نسبتاً طولانی می باشد. در پلینوم
تدابیر بنیادی توسعه پایگاه اجتماعی انقلاب ثور به شمول جلب
متخدين سیاسی از اقشار مختلف جامعه ما به شرکت واقعی در تمام
ارگان های قدرت و کشانیدن تمام گروه های اجتماعی به پروسه
انقلابی تأکید به عمل آمد.



همچنان با در نظر داشت رسوم، عنعنات تاریخی و خصوصیات ملی، آماده گی برای گذشت های جدی سیاسی در برابر سرمایه داران کوچک و متوسط و برخی زمینداران به خاطر قطع هرچه زودتر تصادفات مسلحانه در سرزمین باستانی ما ابراز گردید.

ما هنگامیکه در مورد این مطالب فکر می کنیم متیقین می گردیم که درست در این مطالب، اندیشه مصالحه ملی که در ماده هفتم اعلامیه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان به آن خصلت قانونی بخشیده شده، انعکاس یافته است. در رابطه به آنکه اکنون صحبت های زیادی در مورد مسئله مذکور صورت می گیرد میتوانم عرض نمایم که حزب دموکراتیک خلق افغانستان یگانه نیروی سازمان یافته سیاسی است که با آگاهی کامل از خواست های مردم به خاطر منافع آنها مبارزه نموده در رأس تحولات انقلابی قرار داشته و مشی مصالحه ملی را عملی میسازد. طی سال گذشته ما مکرراً تأکید کردیم که حزب دموکراتیک خلق افغانستان جنگ اعلان شده ارتجاع و امپریالیزم را محکوم نموده و دولت عین مشی را در مذاکرات ژنیو تعقیب می نماید.

... زمانیکه اسناد پلینوم شانزدهم را از نو مطالعه می کنیم به این امر معتقد می شویم که اساسات بازسازی که پلینوم های هفدهم و نوزدهم کمیته مرکزی آنها را رشد دادند در آن وقت در پلینوم شانزدهم مطرح گردیده بود.

... از سال ۱۳۶۱ مذاکرات جهت عادی ساختن مناسبات میان افغانستان و پاکستان و حل مسائل اوضاع اطراف افغانستان ادامه دارد. هفت دور مذاکرات سپری گردیده است که در آنها پیشرفت قابل ملاحظه بدست آمده است، ما یکبار دیگر تکرار می کنیم که حل این پرابلمها خصلت کامپلکسی دارد. قوای اتحاد شوروی به مجردیکه مداخلات در امور افغانستان از خارج قطع گردد عودت خواهند کرد: عودت اخیر شش غند از جمله قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی بیانگر تلاشهای صمیمانه جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتحاد شوروی در راه دستیابی به حل سیاسی مسائل اوضاع اطراف افغانستان میباشد.

... سال گذشته کار جداً معقول در رابطه با ارتقای قابلیت محاروبی قوای مسلح بود. مقایسه کنید که یکسال قبل ما در کجا قرار داشتیم و اکنون در کجا قرار داریم. یعنی از لحاظ جلب و احضار، کمیت قوای مسلح و تعداد عملیات محاروبی در تمام این مدت، کار در رابطه با تبدیل اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان به چنین نیروی که بتواند از افغانستان به طور مستقلانه دفاع نماید ادامه داشت. (قسمت های از بیانیه نجیب الله در پلینوم بیستم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، کابل عقرب ۱۳۶۵ مطبوعه حزبی)

در مورد عودت عساکر شوروی به کشورشان که یکی از عمده



ترین دستاوردهای حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان، تحت زعامت شادروان ببرک کارمل بود، نیز در نوشته بی پنجشیری ذهنیگری شده و تحریف گردیده است. ده ها سند موجود گواهی میدهد که پروسه برگشت این قوا مدت ها قبل از آنکه پنجشیری به آن اشاره نموده آغاز شده بود. میخائیل گریباچوف در کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی درین زمینه چنین گفت:

«... ما با جانب افغانی توافق نمودیم همین که حل و فصل سیاسی به دست آید. قوای خود را مرحله به مرحله از افغانستان خارج سازیم. این حل و فصل سیاسی باید به تأمین قطع جنگ و تضمین عدم تکرار مداخله نظامی از خارج در امور داخلی افغانستان منجر گردد.»

بدون تردید در رأس هیأت افغانی در کار کنگره، مذکور، ببرک کارمل قرار داشت. قابل تذکر است که پروسه عودت عساکر شوروی از خزان سال ۱۹۸۱ با برگشت قطعات، انجنیری، مدافعه هوائی، تانک های ثقیل... آغاز شد و مرحله دوم آن که شامل شش غند میگردید، نیز طوریکه در بیانیه نجیب الله آمده است در دوره رهبری کارمل بود.

پنجشیری رویارویی نظامی نجیب الله و شهنواز تنی وزیر دفاع را، نتیجه، مبارزات فرکسیون و خودکامگی نجیب قلمداد می کند و سبکسرانه تلاش می نماید تا از زد و بندها، تماس ها و مداخلات

تحريك آميز اجانب، بويژه نقش آي. اس. آي درين کودتای نافرجام به وسيله گلبدين حکمتيار، انکار نمايد و سوابق آنرا کتمان کند. شهنواز تنی ضمن مصاحبه با راديو (پيام افغان) به پرسش های عمر خطاب گرداننده آن راديو چنین اعتراف می نماید:

«... من برای شما گفته می توانم که بسیاری خلقي ها به شمول من، کمونیست نبودند. آنها راه کمونیستی و سوسیالیستی را در افغانستان تعقيب نمی کردند. روسان را آنها به افغانستان نیاوردند و بسیاری خلقي ها به شمول من بر خلاف تجاوز روسها در افغانستان بودند. درين زمینه ما عملاً نشان دادیم و سند هم داریم. دوبار، یکبار در شهر کابل اگر بخاطر داشته باشید و مردم دنیا و وطنداران به یاد داشته باشند. زمانیکه تازه روسها به افغانستان آمدند، بتاريخ سوم حوت، قیام شد. در اطراف پوهنتون کابل و سائر نقاط بغاوت (قیام) آغاز شد و مردم با پا خاست. در آن خیزش هم یکعده خلقي ها به شمول من نقش برجسته داشتند و از قیام مردم ما دفاع کردیم که در آن ما ضربه یی بسیار شدید از جانب دولت دست نشانده و روسها دیدیم و بعداً زمانیکه برای ما شرایط آماده شد، در سال ۱۹۹۰ در مقابل دولت دست نشانده روس قیام کردیم و عملاً نشان دادیم که از منافع شخصی خود به خاطر منافع علیای مردم گذشتیم البته در زمان روسها که ما چرا قیام نکردیم و یا کاری بزرگی انجام ندادیم و خدمت بزرگی به خاطر منافع علیای کشور به



سر نرساندیم، این به همه معلوم است که ما چنین توانائی را نداشتیم...»

ما با چند و چون گفته های تنی در مجموع کاری نداریم. مراد ما اینست که ابطال ادعای پنجشیری را روشن سازیم و الی تبصره. مفصل کاری مشکل نیست.

صحنه سازی های دراماتیک برای تبرئه خودش که گویا از کودتا بی اطلاع بوده و بدون جرم بازداشت شده بود، کهنه و بی خریدار است و پنهان شدن کبک وارا! زیرا او خود به طور غیر مستقیم این موضوع را به کرات بیان داشته که به یک نمونه از قلم خودش اشاره می کنم:

(... اینجانب با تحلیل مشخص از وضع مشخص، وظایف مبارزه، درسها و تجارب تلخ و شیرین ده سال جنگ، جهاد و مقاومت دموکراتیک ملی را جمع بندی کرده، در دسترس نیاز محمد مهمند منشی کمیته مرکزی قرار دادم. البته داکتر زیری و میر صاحب کاروال نیز نظریات تکمیلی خود را قبلاً به نیاز مهمند سپرده بودند تا با استفاده خلاق ازین طرحها و نظریات و پیشنهادها، طرح نهایی را بعداً از آرایش و پیرایش نظرات و پیشنهادهای ما تنظیم و مهیا کند. طرح نهایی از سوی نیاز مهمند تنظیم و بعد از اندک تعدیل از سوی منشیان حرفه بی فرکسیون خلق به تصویب رسید.)

او از تلاش خود برای جذب سایر نیروها نیز یادآور شده در

قسمت بعدی نوشته اش متذکر می شود:

(... اینجانب گذشته از شش عضو کمیته مرکزی فرکسیون خلق همچنان با کریم میثاق، عبدالحمید محتاط معاون رئیس جمهور، امان الله استوار عضو رهبری گروه کار و انجینیر عالم نجرابی نیز این طرحها را در میان گذاشت تا نظریات تکمیلی خود را توأم با پیشنهادهای سازنده خویش در متن طرح اضافه کنند. اما متحدین ما با استثنای انجینیر عالم نجرابی به دلائل مختلف جرأت نتوانستند و یا نخواستند تا به زیر لحاف بیمار پای خود را دراز کنند.)

در گفته های بالا به صراحت عمق توطئه نمایان می شود که ضرورت به توضیح بیشتر نمی باشد. اما اینکه پنجشیری متأثر است که چرا دیگران پای خود را به زیر لحاف بیمار دراز نکردند. قابل یادآوری است که فقط احمقان اند که آزموده را باز، باز و باز می آزمایند!

مؤلف ادامه میدهد:

(... مؤجز اینکه طرح اصلی با نظرات و پیشنهادهای سازنده (۲۸) عضو کمیته مرکزی فرکسیون خلق غنا یافت و به استثنای انجینیر نظر محمد وزیر امور ساختمانی و محمد اسلم وطنجار عضو دفتر سیاسی سائر اعضای رهبری فرکسیون خلق در پای سند نهایی مهر تائید و امضاء نهادند. يك نقل این طرح ها به امضای داکتر صالح محمد زیری، در دسترس مؤایف سفر کبیر شوروی سابق مقیم



کابل قرار گرفت و به گریباچف سپرده شد.) صفحات ۱۴۰ تا ۱۴۲

بخش دوم

این ها اند مدعیان کاذب رشد مستقل ملی! آنها میخواهند برای رشد مستقل ملی توطئه بین المللی بچینند. اما چنانکه آشکار است این طرح ها در زرادخانه نظامی پاکستان و آی. اس. آی و به گمان اغلب سائر کشورهای جنگ افروز و کینه توز ماورای ابهار، در تیبانی با یک مشت عناصر فاقد کِرکتر و شخصیت سالم داخلی، راه اندازی شد. نه آنطوریکه پنجشیری نکته اتکای خود را به داخل فرکسیون خلق متمرکز میسازد.

او به دوام این مبحث، در صفحه ۱۴۳ بخش دوم کتابش می

نویسد:

«... فعالیت سازمانی و مبارزه فرکسیون خلق، بار دیگر در

قوس ۱۳۶۸ گسترش یافت و ارتباط صفوف با رهبری فرکسیون خلق

محکمتر گردید. در همین روزها بر ضد، «گروپ شفاء» بسته به

حزب اسلامی گلبدین حکمتیار از سوی مقامات امنیتی حمله صورت

گرفت. افسران و جنرالان بلندپایه اردو از جمله چند تن از افسران

بسته به فرکسیون خلق نیز گرفتار شکنجه جسمانی و مجبور به

اعتراف گردیدند. درین برش مبارزه، حزبی جناح خلق متحدتر و

همبسته تر گردید.»

بدین معنا که پنجشیری می پذیرد «گروه شفاء» با آنان در

تفاهم بوده و گرفتاری آنها به مثابه يك زنگ خطر برای همه توطئه گران بود. اما از اعتراف صریح و بررسی تاریخی آن طفره می‌رود و در مورد پیدایش و اهداف این (گروپ مشترك) خاموشی اختیار می‌کند. حتی از ابراز نظر در مورد اعترافات ولی شاه قومندان لوی ۹۹ راکت می‌پرهیزد و شرکت سائرین را چنین توجیه می‌کند:

«... خلاصه واکنش نظامی ۱۶ حوت ۱۳۶۸ در نتیجه تصمیم

قبلی رهبری فرکسیون خلق و در تبانی و پیوند قبلی با حزب اسلامی و سازمانهای جاسوسی پاکستان قطعاً آغاز نیافته بود. اگر افراد و اشخاص جداگانه با تنظیمها و سازمانهای جاسوسی زد و بند و معامله پشت پرده و وطنفروشانه داشته اند، گزارش دقیق آنرا هیچ مقامی در رهبری ح. د. خ. ا و دولت رسماً مطرح و بررسی اصولی نکرده بوده است.» (صفحه ۱۵۱ بخش دوم)

حقیقت همین است که پنجشیری نوشته است. حساب خلقی های اصولی و باوجدان از امین ها، پنجشیری ها و تنی ها، جداست. شکست افتضاح آمیز کودتا روشنترین برهانی است مبنی بر اینکه: کودتای تنی - حکمتیار مورد حمایت خلقی ها نبود. اما گریز پنجشیری ازین حقیقت که وابسته به امین و تنی نبوده و با شوروی ها پیوند نداشته (بویژه با گروپ گریاچوف)، خود فریبی بی بیش نیست.

دلایل اتهام وارده را، مؤلف می‌شمارد اما در رد و یا تکذیب



آنها در جریان تحقیق چیزی نمی‌گویند و در سیاهنامه اش (ظهور و زوال ح. د. خ. ۱) در صدد تبرئه خود است و تلاش نموده تا به آن کودتای منحوس، چهرهء حق به جانب داده و در لابلای کلمات، احساسات و ترحم خواننده گان را جلب کند. قلمزنی او با این دشنام های نامردانه ادامه می‌یابد:

(با ذکر این حقائق (؟) و واقعات تلخ باز هم «جعلکاران تاریخ» ما را «خائن به وطن» قلمداد کرده اند. مگر زمان بهترین قاضیست. نقابهای وطنفروشان و خائنان واقعی را پاره و پیوندهای کثیف خائنین به امر مردم و میهن روز تا روز افشاء می‌شود.)

بلی! حقایق همین است که نوشته شده اما از جانب نویسنده درک نگردیده. حقایق آنست که حلقه های ماجراجو و فتنه انگیز با احساسات طفلانه شان رهء صد ساله را «در يك شب پیمودند» و چنان زمینه مداخلات خارجی را مساعد ساختند که «زلزله آن بعد از دو دهه» پایان نیافته. حقایق آنست که این ماجراجویان تا انسان در سرزمین ما زنده است، بر رخشان شمشیر میکشند، می‌کشند، ویران می‌کنند و بدینوسیله سادیسم شانرا فرو می‌نشانند.

حقایق اینست که: شعار دو میلیون نفر برای افغانستان کفایت میکند. دیگر برای آنان کهنه شده است و نباید به جز خود شان يك فرد دیگر زنده ماند! حقایق اینست که سادیست های آدمکش، آرام نمی‌گیرند، تا نابود نشوند!

واقعات تلخ، آواره گی، دریدری و بیجا شدن ملیون ها انسان شریف افغان از زادگاه شان است! واقعات تلخ، کشته، معلول و معیوب شدن صدها هزار انسان هم میهن ماست که سفاکان تاریخ چون امین ها، حکمتیارها و ملاعمرها این شریکان دورانی پنجشیری و تنی به ارمغان آوردند!

واقعات تلخ و تصفیه های نژادی، حراج ناموس مردم و به آتش کشیدن کشتزارهاست که از یورش عبدالرحمان خانی، حفیظ الله امین بر ملیت محروم اما با شهامت هزاره، آغاز شد. توسط کلبدین و رفقای مکتبی اش ادامه یافت و حالا توسط طالب های پاکستانی و ملاهای لنگ و کور به پایه تکامل میرسند!

جعلکاران تاریخ! آنان اند که کودتای مأجراجویانه شان را به نام حزب قهرمانان و شهیدان وطن مرد خیزما (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) ثبت کردند و این خسته گندهء شان را در پای حزب پر افتخار ما شکستند! جعلکاران تاریخ آنانی اند که زوال خود را زوال ح. د. خ، امی دانند...

قابل تذکر است که پنجشیری در جریان کودتا مستند دستگیر گردیده و به جرم اش اعتراف کرده بود، که آن را محصل شکنجه های روانی و بیخوابی های طولاتی می شمارد، که اگر واقعاً آنچه او میگوید بالایش صورت می گرفت، قلب ضعیف او صد باز از حرکت می ایستاد.



در پایان قابل یادآوری میدانم که کتاب مورد بحث فقط يك حسن دارد و آن اینست که يك سلسله معلومات تشکیلاتی را در اختیار پژوهندگان، قرار میدهد.

بررسی تاریخ حزب ما و حاکمیت آن درسهای تلخ و شیرین بشمارد دارد. اشتباهات، افراطی گری و سیاست غلط کادری آن عواقب شوم به بار آورد. مبارزات درون حزبی چه قبل و چه بعد از رویداد ثور ۱۳۵۷، بالای روحیه اکثریت اعضا و وطنپرست این حزب تأثیرات منفی به جا گذاشت، موجودیت عساکر شوروی و جبهه ملی حزب را خدشه دار ساخت و کودتای ۱۴ ثور نجیب الله و فرکسیون های مصاب به امراض سیاسی حزب را دامنگیر بحران نمود.

ادامه جنگ اعلان نشده، آن هم به مقیاس بی نظیر از لحاظ مالی، نظامی و روانی مردم را خسته و ناامید گردانید.

به قدرت رسیدن گریاچوف در شوروی و مداخلات آشکار رهبری شوروی در امور داخلی حزب و دولت و بالاخره از بین رفتن کمپ سوسیالیسم، پروسه حاکمیت این حزب را نقطه پایان گذاشت. اما انتقال قدرت بعد از قطع کامل کمک های شوروی که دیگر حفظ اش ناممکن شده بود، ماهیت دشمنان داخلی و خارجی میهن ما را با برنامه های شیطنانی شان آشکار ساخت. حزب یکبار دیگر زمینه یافت تا به ساختار خویش توجه مجدد نماید و ستراتیژی و تاکتیک جدید مبارزه را، مطابق به شرایط عینی و ذهنی زمان مورد بحث

قرار دهد.

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند

چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند

شکست اپوزیسیون در ادارهء کشور و آغاز فاجعه های متواتر در لباس مجاهد و طالب یکبار دیگر زمینهء آن را مساعد ساخت تا ما با تصحیح اشتباهات قبلی در راه ایجاد جبهه متحد ملی، دست دوستی و همکاری را به سوی همه نیروهای ملی، دموکرات و وطندوست کشور دراز نمائیم.

اما حرف اخیر:

چکیده های بالا، نظریات انتقادی این قلم بود که بدون شك عاری از کمبودها و نواقص نمی تواند باشد که قبلاً و قلباً پوزش می طلبم. تحلیل همه بخش ها، فصول حتی جملات و واژه ها، نیازمند کار جمعی و ابراز نظر آن عده افرادی است که در نوشته مؤلف منحیث پرسوناژها و بازیگران این کتاب از ایشان نام برده شده مانند: سلیمان لائق، بارق شفیعی، نوراحمد نور، دوکتورس اناهیتا، راتب زاد، اسلم وطنجار، عبدالقادر، سید محمد گلابزوی، صالح محمد زیری، کریم میثاق، سلطان علی کشتمند، رفیع، محمد بریالی...

سکوت در مقابل ادعاهای پنجشیری به هر دلیل و برهانی که

باشد، چیزی جز بهانه تراشی نخواهد بود.



در خاتمه از همه اعضای حزب واحد دموکراتیک خلق افغانستان و متحدین آن انتظار می‌رود، تا این کتاب را (ظهور و زوال ح. د. خ. ا) عمیق و دقیق مطالعه کرده و خاطرات خود را در زمینه های که آگاهی دارند تحریر و در روشن شدن و شفاف گردانیدن هرچه بیشتر تاریخ مبارزات حزب محبوب ما، سهم گیرند.

با عرض حرمت

نورمحمد سنگر - ۲۰ می ۲۰۰۰

بريمن - جمهوری آلمان فدرال

نگاهی به رساله‌ای:

ظهور و زوال دستگیر پنجشیری

ن. شیوه کی وال

پشاور که رفته بودم و در بازار قصه خوانی، شعر گوئی و تاریخ نویسی آن که قدم زده بودم، از آن آشفته بازار چند جلد کتابی نیز خریده بودم. کتابهایی که در برگیرندهء داستانهای کوتاه پسین نوگرایانه بودند، یا مجموعهء اشعار شاعران بنام و یا گمنامی، یکی دو جلد رُمان و یکی دو جلد تاریخ اندر باب وقایع و حوادث سالهای اخیر.

دربارهء داستانهای ادبی و مجموعه های شعری حرفی برای گفتن ندارم، زیرا که صلاحیت نقد ادبی را در خود نمی یابم، اما همینقدر گفته میتوانم که برخی ازین قصه ها و شعرها چنان زیبا و دلنشین و پر محتوی بودند که نامهای آفرینشگران شانرا به ذروهء اشتهار و افتخار رسانیده بودند، و برخی از آنها چنان مبتذل، که داغ

ننگی بودند بر پیشانی فرهنگ و ادب و ادبیات ما که اسمای نویسنده گان و گوینده گان خود را به تباهی و تاریکی تهدید می نمودند؛ اما اگر از کتابهای تاریخ گونه حرف بزنم، حد اقل در مورد یکی دو کتابی میتوانم حدیث مفصلی بنویسم.

بهرحال، از گمرگ میدان که گذشتیم و به طیاره که بالا شدیم و طیاره که پرواز کرد، برای کشتن وقت از بکس دستی ام کتابی را بنام "ظهور و زوال" ح. د. خ. ا" گرفتم و گشودم. اگرچه کتاب، کتابی قطوری بود ولی ما، ه حد اقل شش هفت ساعت وقت داشتیم و آدم میتوانست با پرداختن به آن کتاب سفر پرملال و طولانی را کوتاه سازد.

این کتاب را بخاطر آن خریده بودم که درباره مؤلف آن، آقای دستگیر پنجشیری و درجه دانش و معلومات گسترده علمی، ادبی و تاریخی شان، به آن اشتهاری که در صفوف حزب داشتند، حرف های زیادی شنیده بودم و تصور میکردم که فیض ها و بهره های فراوانی نصیب خواهد شد. تصور عمومی، بخصوص اعضای حزبی که هرگز زوال نیافته اند، درباره این شخص که عینک های ذره بینی، کله بی مو، پیشانی بلند، گوشهای بزرگ و چهره استخوانی داشت، این بود که اگر کوهپایه های فخیم هندوکش فیلسوفی را در دامان خود پرورش داده باشد، به جز همین شخص، کسی دیگری بوده نمی تواند. زیرا که اوصاف ظاهری فیلسوف بودن و هم اوصفا

باطنی فیلسوف شدن، یعنی هم جمال و هم کمال را دارا بود: او یکی از مؤسسين حزب بود، که بود! وزير و عضو بيروى سياسى نيز که بود، رئيس انجمن نويسندگان افغانستان، اکاديمسين، شاعر، نويسنده، تيوريسن، تاريخ نويس، محبوس سياسى، کودتاچى... پس چه مانده بود که نبود؟ مگر نه آنکه آنچه خوبان داشتند او تنها داشت؟ دلم بسيار خوش بود. فکر ميکردم که در لابلای هر صفحه و هر ورق آن حقيقت را پيدا خواهم کرد؛ حقيقتى را که در لابلای کتابهای فراوانى از اين دست جسته ولى نيافته بودم. فکر ميکردم کتابى را که يکى از رهبران و بزرگواران حزب ما نوشته است، بايد بسيار خواندى، جالب، روشن و مشحون از حقيقت باشد. بدون آشفتهگى، بى ابهام، بدون تحريف و تخطئه، تاريخ، عارى از شائبه بى اغراض و منافع، بدون جانبدارى و جهت گيرى از اين و آن بدون تعصب، از روى انصاف و خبرت و بصيرت نوشته شده باشد و درين نيم روز تباهى، که دروغ و کيد و رياء بيداد ميکنند و از در و ديوار ميبارد، رهگشا و اميد آفرين باشد. اما با دريغ و افسوس فراوانى، همينکه چند صفحه را ورق زدم، از انبوه دروغها، مقلوب ساختن حقايق، تحريف هاى بيشمار، تصويرهاى ذهنى گرايانه، رندانه و حتى شيادانه، دگرگونى در لحن نوشتار، بى نظمى و بى ترتيبى در روايت حوادث، نثر شعارگونه و تاريخ زده، فضاي تهى در متن، داوريهاى کج انديشانه، برافروختگى ها، عصبيت ها، دندان قروچه رفتن ها

بالای این و آن شخصیت، که تگرگ وار بر سر و رویم می باریدند و بر روح و ذهنم فشار وارد مینمودند. گیج شدم، قلم پنسلی را گرفتم و پراگرافهای را نشانی کردم. طیاره که بر زمین نشست و کتاب را که می بستم، متوجه شدم که کمتر صفحه یی آن کتاب از نیش پنسل بی زبان در امان مانده است.

از میدان طیاره تا خانه نیز در اندیشهء کتاب و مؤلف نامدار و نشاندار آن بودم و آهسته آهسته باور میکردم حرف ها و سخنهای کسانی را که در گذشته های دور، وی را با دست نشان میدادند و بناسبتهای مختلفی می خندیدند. مثلاً هنگامیکه به هرات رفته بود، از ترس راکت مجاهدین آنوقت به زیر میز قوماندان فرقه پنهان شده بود و از ترس شهامت آفریده بود. یا هنگامیکه او را در رستورانی در ماسکو دیده بودند و در جواب پرسش گستاخانهء یکی از رندان که "خوش میگردد؟" فی البدیهه گفته بود: "بلی! از مزایای سوسیالیزم سود می بریم." و یا هنگامیکه از حالتی به حالتی میشد، از حزبی میبَرید و بدیگری می پیوست، دری را میکوبید و بدرگاهی سر خم می نمود، تا سرانجام بوسه بر رکاب امیر گلبدین حکمتیار سائید. تا خانه که رسیدم، تصمیم راسخ گرفته بودم که دربارهء این شاهکار عظیم چند صفحهء را سیاه کنم و برای خوانندگان عزیز "آزادی" تقدیم کنم؛ اما روی میزم جزوهء کوچکی یافتم که عنوان آن چنین بود: "ظهور و زوال دستگیر پنجشیری" از

این تصادف و بوالعجبی روزگار در شگفت شدم، گویی دست نامرئی بی بمن کمک کرده بود و نقد زیبا و پر محتوی بی را نوشته بود و کار مرا آسان ساخته بود. جزوه را که گشودم، پاسخ ده ها سوال خود را یافتم و نویسنده را که «نور محمد "سنگر"» نام دارد با داشتن ویژه گی های برجسته بی چون آگاهی، صداقت و شهامت تجسس کردم که چه خوب و چه شیوا، منویات هر حزبی شرافتمند و راستین را در برابر این بیراهه نویس بازتاب داده بود. پس از نوشتن نقد دیگر گذشتم و بر آن شدم که فرازهایی از نوشته، جناب محترم نور محمد "سنگر" را به حساب حسن ختام این قصه تقدیم نموده بار دیگر درودی نثار شما دوستان عزیز نمایم:

در پیشانی آن جزوه، یعنی "ظهور و زوال دستگیر پنجشیری" که در چهل صفحه در آلمان به نشر رسیده است قبل از همه چنین میخوانیم:

زنبور درشت بی مروت را گوی

باری چو عسل نمیدهی، نیش مزین

نویسنده پس از مقدمه، جامع و همه جانبه بی و پس از آنکه نواقص و کاستی های شکلیات کتاب را بر می شمارد، نگاه عمیقی بر متن کتاب "ظهور و زوال..." افکنده و می نویسد:

صفحات اول کتاب در برگیرنده، تحلیل وضعیت کشورهای مختلف جهان در سالهای است که هیچگونه رابطه، منطقی به "ظهور

جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان" ندارد. که زاید است و آزار دهنده و خسته کن.

- از نقش بعضی شخصیت ها، در زمینه سازی ایجاد یک جنبش فراگیر ملی اغماض صورت گرفته. مثلاً از تلاش و مبارزه علامه محمود طرزی در مشروطیت دوم، سهم او در مطبوعات به مثابه پدر ژورنالیزم افغانستان و تربیت جوانان افغان با روحیه میهن پرستانه جهت استرداد استقلال کشور. یا انکار عمدی و کم اهمیت نشان دادن مبارزات ببرک کارمل فقید در ایجاد اتحادیه محصلان. نقش برجسته و انکار ناپذیر نامبرده در دموکراسی قلابی شاه محمود خان (دوره های هفتم و هشتم شورای ملی) و بعد از آن تأسیس جمعیت دموکراتیک خلق...

- از شرکت مؤرخ شهیر و مبارز ستمدیده میهن غلام محمد غبار در کمیته تدارک کنگره مؤسس ذکر می نماید. اما دلیل کناره گیری بعدی او را در اختلافات میان نامبرده و ببرک کارمل مرحوم و ضعف روحیه رزمی غبار و گویا عدم پذیرفتن مسئولیت عواقب ایجاد جمعیت. در صورتیکه مورد غضب زمامداران دربار قرار گیرند... به قید قلم می آورد و ادعاء دارد که بعد از کناره گیری موصوف با عده دیگر به دیدن آن مرحوم رفته و ضمن صحبت غبار به آنها گفته است: "... اختلافات نظرات ما، ماهیت سیاسی دارد. در حال حاضر از حدود قانون اساسی و شاهی مشروطه نباید گاهی

فراتر نهاده شود."

آقای سنگر پس از سبك و سنگین کردن این گفته ها و آرائه
سوالاتی به پنجشیری چنین نتیجه گیری می نماید:

- واقعیت اینست که غبار مرد ترس و هراس نبود و گفته های
یالا پرداخته، ذهن پنجشیری است... و پنجشیری خواسته است با
این سفسطه ها، غبار را بدنام و کارمل را بگوید...
- پنجشیری تلویحا تحریر میدارد:

"... طرح نخستین اساسنامه حزب در روشنی اساسنامه های
احزاب ملی و دموکراتیک و توده ئی منطقه و خاور میانه، غربی
تنظیم شد و سرانجام بعد از سه ماه گفتگو، مشاجره، تعلل و
مقاومت..." اما مشخص نمی نویسد که بالای کدام موضوعات و
یتدهای اساسنامه گفتگو بود، کی ها و چرا مشاجره میکردند؟ دلایل
تعلل گران چه بود و چرا در برابر تصویب اساسنامه مقاومت
میکردند؟...

و آقای سنگر می پرسد:

شخص بېرك کارمل که مبتکر و تدوین کننده، مرامنامه و
اساسنامه بود، طبعاً نمی بایست مخالف باشد، پس سر این نخ در
کجاست؟ چرا جهت تصویب نهائی اسناد فوق پلینوم (اجلاس فوق
العاده کمیته مرکزی) دایر نشد و انشعاب تحمیل گردید؟ این
پرسشهایی است که پنجشیری پاسخ نگفته است.

نور محمد "سنگر" دربارهٔ انشعابات متعددی که بر حزب
تحمیل شد از پنجشیری چنین می پرسد:

"خلق کارگر"، "سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان"،
"سازمان زحمتکشان افغانستان"، "گروهء کار"، "سازمان پیشآهنگ
کارگران جوان افغانستان"، "کارگران جوان افغانستان" ... در چه
زمانی و روی چه انگیزه ئی از پیکر حزب جدا شدند؟ آیا دلایل
اینهمه پراکندگی از همه اولتر در عدم موجودیت يك رهبری جمعی و
ارادهء جمعی نبود؟ اگر پاسخ مثبت است، کدام افراد و اشخاص
خالق آن بودند و عوامل عینی و ذهنی رشد آنان در درون جنبش چه
بود؟

در صفحهء ششم جزوهء "ظهور و زوال دستگیر پنجشیری"
چنین می خوانیم:

... پنجشیری در صفحهء ۱۷۳ کتابش می نویسد: "...
تعدادی از غریزدگان از جملهء مؤلف کتاب "دهه قانون اساسی" طاهر
بدخشی را رهبر "ستم ملی" قلمداد کرده اینجانب و سلطان علی
کشمند را متهم به وابستگی به سازمان به اصطلاح "ستم ملی"
ساخته اند..."

تا جائیکه اسناد و مدارک میرساند کسی بجز کشکی، در
مورد محترم کشمند چنین ادعایی را مطرح نساخته و اگر احیاناً هم
صورت گرفته باشد از جانب محققین و مردم جدی تلقی نگردیده. اما

پنجشیری بعدانه ایجاد گروهك "خلق كارگر" كوس رسوائى اش بصدا درآمد و در حقيقت زوال شخصيت سياسى اش آغاز شد. او بعداً به شهيد بزرگ محمد ظاهر بدخشی مراجعه کرد اما او "زنبوری نبود که از هر توت نصیب برد." برای موصوف "پنجشیری" در میان "پرچمداران خلق" نیز دیگر جانی وجود نداشت، بناءً با استفاده از انترشیسم مسلط بر "جناح خلق" به فرکسیون متذکره پیوست و با این ژست، میخ را بر تابوت زوال اش کوبید.

آقای "سنگر" پس از برملا ساختن دروغهای شاخداریکه پنجشیری در مورد وعده نمودن رهائی بحرالدين باحث و حفيظ الله پنجشیری به آنها در کتاب خویش آورده است، در مورد شهادت شاد زوان ظاهر بدخشی که پنجشیری در موارد مختلفی یاد کرده و از جمله نوشته است که:

"... افغانستان مورد تهاجم قطعات نظامی شوروی قرار گرفت. محاسبات قبلی ظاهر بدخشی نیز برهم خورد و در راه آرمانهای میهن پرستانه، خویش، سر و جان خود را قربان کرد..." و یا اینکه پنجشیری در جای دیگر مدعی شده بود که نور محمد تره کی به او اطمینان داده بود که بدخشی به حیث وزیر مشاور در امور حل مسئله ملی تعیین میشود. و در سطور بعدی نوشته بود که:

"... نامبرده به بهانه، دروغین اشتراك در کودتای جنرال قادر و کشتمند زندانی شد و نام او در دل زحمتکشان افغانستان جاودانه

گردید"، به گره گشائی پرداخته و این گره های کور را چنین باز میکند:

پنجشیری خواسته است بگوید که بعد از تهاجم قطعات شوروی، طاهر بدخشی توسط دولتمردان جدید به شهادت رسانیده شده و این سیه کاری تاریخ بدست جلاذ مردم ما حفیظ الله امین و امینی ها، صورت نگرفته است. طاهر بدخشی وزیر میشد، اما چه زمان؟ به آیندهء مجهول محول بود. زیرا زمان حل مسئله ملی فرا نرسیده بود... قادر و کشتمند کودتا میکردند و اما بر طاهر بدخشی اتهام شرکت بسته شده و او زندانی گردید...

محترم نور محمد "سنگر" درین مورد وضاحت بیشتر داده می نویسد:

"... آخر قباحت و چشم درائی هم اندازه یی دارد. کسی نمیداند که شاد روان بدخشی زمانی زندانی شد که رئیس تألیف و ترجمهء وزارت تعلیم و تربیهء وقت بود و وزیر مقتدر آن دستگیر پنجشیری؟... تا چائیکه موضوع به کودتا... تعلق دارد با صراحت میتوان حکم کرد که: دسیسهء حاکم نظامی حفیظ الله امین بر دولت و حزب، برای همه وطنپرستان بنامهای مختلف دسیسه می چید و یکایک آنانرا محو فزیکمی می نمود، و در این راه آنقدر گستاخانه و وحشیانه پیش رفتند که بعدها به "رهبر و آموزگار کبیر" خویش شاد روان تره کی و صدها خلقی شریف و باوجدان، نیز رحم نکردند. به

یقین شهادت تره کی ها، بدخشی ها، باحث ها، حفیظ ها ... و هزاران پرچمدار دلیر خلق و روشنفکران وطن و فاجعهء کشور در فکتور داخلی آن ننگی است بر دامن امین ها و پنجشیری.

نور محمد "سنگر" پس از آنکه صفحهء ۲۹ فصل اول بخش دوم کتاب پنجشیری را می گشاید و تحلیل های او را در مورد سرکوب گری و تار و مار کردن رهبری حزب و دیگر نیروهای مترقی و وطنپرست بهوسیلهء داؤد خان مورد بررسی قرار میدهد، و پرسشهای فراوانی از وی بعمل می آورد. در صفحات ۳۲ و ۳۴ فصل اول - بخش دوم آن کتاب چنین میخواند:

"... اما ح. د. خ. ا بمثابه مدافع منافع طبقهء کارگر، علیه این گرایشهای سکتاریستی راست و چپ روانه درون جنبش انقلابی کشور نبرد اصولی را آغاز نهاد. مبارزات دموکراتیک خود را با مبارزات مترقی، مبارزات بی سر و صدا و مسالمت آمیز خود را با مبارزات قهر آمیز و مبارزات صفوف ملکی خود را با سازمانهای نظامی ح. د. خ. ا تلفیق کرده، به این ترتیب جنبش کارگری و دموکراتیک افغانستان را برای یورشهای نوین بر ضد فیودالیزم، نفوذ استکبار جهانی و اقمار پاکستانی و ایرانی آن و بر ضد دشمنان سوگند خوردهء خلق بسیج پر دامنه نموده، با این وسیله قیام انقلابی ثور را به ثمر رسانیده و پایهء کاخ بیداد را با غرش تانکهای و طیاره های گولپیکر اردوی منظم افغانستان مستقل به لرزه درآورد."

وی می نویسد: (نقل از کلکسیون جریدهء پرچم ۱۳۴۸، چاپ مطبوعهء دولتی. محل چاپ کابل...) یعنی شماره، صفحه، عنوان مقاله و اینکه از کجا و تا چه قسمت اقتباس شده معلوم نیست. و "سنگر" درین باره چنین توضیح میدهد: "اولین خطای موصوف درین است که گویا نتیجه گیری فوق را از متن کدام مقاله و یا سرمقالهء جریدهء پرچم اقتباس کرده است و آنهم از سال ۱۳۴۸، یعنی جریدهء پرچم قبل از وقوع قیام افسران نظامی بدستور حفیظ الله امین "نه ح. د. خ. ا" در سال ۱۳۵۷ توسط وحی خفی اطلاع گرفته بود و میدانست که دقیق نه سال بعد، درست در برج ثور، با تلفیق آنچه در بالا گفته شد، قدرت سیاسی را کسب و جامعه شگوفان میگردد... اینست اکادیمسن و مؤرخ سیاسی و جناب دست اول نویس!!! سپس آقای "سنگر" تفاوت میان مبارزات دموکراتیک و مبارزات مترقی را که پنجشیری آنها را از هم تفکیک نموده، با نیشخندی به استهزاء میگیرد و می پردازد به توضیح این اصل که مبارزات قهر آمیز هیچگاه در برنامهء عمل ح. د. خ. ا وجود نداشت. و می نویسد که قیام نظامی ۷ ثور، اقدامی بود خودسرانه و پلان شده از جانب باند حفیظ الله امین... و نویسندهء جزوهء "ظهور و زوال دستگیر پنجشیری" نوشتار فوق خود را با دلایل محکم و اسناد غیر قابل انکاری از جملهء مصاحبهء بېرک کارمل با روزنامهء ترود (کار) چاپ ماسکو مؤرخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۹۱ آذین می بندد. و به ادامهء

همین بحث بار دیگر سخنان ناسخته آن عقل عالم را در بین پرانتر میگیرد، آنجا که نوشته بود:

"... اما این حمله دیوانه وار سردار محمد داؤد به واکنش عادلانه افسران انقلابی، سربازان اردو و تمام اعضای اصولی "!!!؟"
 ح. د. خ. ا. مواجه گردید. به حلقه حاکمان چنان ضربات کوبنده وارد آمد که نه تنها پایه های اجتماعی و اقتصادی فیودالیزم را در کشور، بلکه پایگاه های میراث خواران استعمار کهنه و نو را در منطقه نیم قاره هند آسیا متزلزل ساخت. این زلزله ها تا حدی قوت داشته است که اینک بعد از دو دهه میهن ما ثبات سیاسی خود را نیافته است..."

در این مورد "سنگر" چنین می نویسد:

"درحالیکه به آنچه دستگیر پنجشیری می بالد و به آن افتخار میکند، در واقع آن عمل نابخردانه کشور را زیر و در کرد، زمینه تجاوز بیگانگان را مساعد ساخت، آتش سرتاسر میهن را فرا گرفت و هست و بود مردم ما در آن سوخت. درین زلزله که پنجشیری به آن می بالد، نه تنها فیودالیزم را در کشور تضعیف نکرد، بلکه قدرت آنرا در وجود باندهای مجاهد و بعداً طالب به نمایش گذاشت، و حامیان بیرونی آنان را یا به گفته مؤلف میراث خواران استعمار کهنه و نو را در منطقه و نیم قاره هند از مرگ حتمی نجات داد... واقعاً کشوری که اکادیمسین اش چنین می اندیشد، وضع اش باید

چنین باشد. عجب عقل و خردی خداوند به این فرزند کوهپایه های هندوکش داده است که به دود، آتش و خون افتخار میکند. نور محمد "سنگر" در مورد اینکه چه دستهای مانع وحدت حزب میشدند و پنجشیری چه دروغهای درین زمینه رشته و بافته است، اسناد فراوانی را در صفحات ۱۳ و ۱۴ جزوه اش می آورد و ثابت میسازد که این امین و ماجراجویی های او بود که مانع وحدت حزبی، به خصوص در بحث نظامی آن میگردد. در صفحات ۱۵، ۱۶ و ۱۷ از رفتار اوپاش منشانه و وحدت شکنانه، امین که بارها و بارها توسط بېرک کارمل، طاهر بدخشی، زرغون، امان الله استوار، ظاهر افق، ابراهیم شامل، بعدها سید محمد گلابزوی، اسلم وطنجار، شیرخان مزدوریار، به نور محمد تره کی، گوشزد و هوشدار میشد، درباره، قتل های زنجیری باند امین، موضوع سبکدوشی و اخراج امین از حزب و ارتقای او را که بالای حزب تحیل شد، با پنجشیری به بحث پرداخته و حدیث مفصلی ولی استوار بر منطق مستدلی ارائه میکند. سپس او در مورد اینکه چگونه تصمیم براندازی جمهوریت داؤد که بر قول پنجشیری گویا قبل از وحدت هر دو جناح حزب به رهبران نظامی ابلاغ گردیده بود و حفیظ الله امین به اساس همین تصمیم قبلی رهبری پلان واکنش سازمان نظامی را ترتیب و به نظامیان رسانید. در صفحه ۱۸ نقد و زینش، با استناد بر نوشته های جورج آرنی، میر عنایت الله سادات، جنرال نبی عظیمی، رد

نموده می نویسد که تصمیم برای براندازی جمهوریت محمد داؤد صرف توسط (باند امین) گرفته شده بود و رهبری جناح پرچم از آن اطلاعی نداشت. در صفحه ۲۱، نور محمد "سنگر" بر کشتار جنون آمیز صدها سرباز و افسر اردوی افغانستان که بدست جوانان احساساتی باند نظامی امین در میدان هوایی خواجه رواش، قطعات مستقر در قرغه (فرقه ۸)، فرقه هفت ریشخور دارالامان، بالاحصار، گارد جمهوری، میدان هوایی بگرام، اتفاق افتاده بود و پنجشیری این کشتارهای خونین را خونسردانه نتیجه مبارزه دو قطب کهنه و نو میدانند. قاتلین را قهرمان و شهداء را ضد انقلاب می شمارد. با دریغ و درد و افسوس فراوانی یادآورد میشود و میرسد به مسئله مرگ و زندگی سردار محمد داؤد شهید. و نقل قوی از کتاب پنجشیری را چنین می آورد:

"نور محمد تره کی و بېرک کارمل در همان آغاز در برخورد جداگانه و متضاد به مسئله سرکوب خونین و یا مسالمت آمیز سردار داؤد داشتند. بېرک کارمل طرفدار برخورد با انعطاف با سردار داؤد و خاندانش بود. او اصرار میکرد که باید سردار داؤد کشته نشود. زنده بدست آید. کارمل معتقد بود که هرگاه با سردار داؤد و خاندانش به شیوه مسالمت آمیز و قانونی برخورد شود، اولاً ماهیت هومانستی و دموکراتیک انقلاب آشکار میگردد، ثانیاً سنن اخلاقی، ملی و دینی مردم احترام میشود، ثالثاً اسرار و پیوندهای او

با ارتجاع منطقه و امپریالیزم آشکار میشود. رابعاً انقلاب ما از پشتیبانی توده های مردم جهان برخوردار میشود... و "سنگر" درین مورد می نویسد که بعد از گذشت دو دهه، باوجودیکه پنجشیری منفی بافی نموده، میتوان با این حکم قطعی دست یافت که در هسته رهبری حزب بینش ببرک کارمل، باز، وسیع و واقعاً عاقبت اندیشانه بوده و از ژرفای هومانیزم، پابندی به اصول تثبیت شدهء حقوق بشر، تمسک نمودن به قوانین کشور و منویات انسانی ببرک کارمل سرچشمه میگرفت. نور محمد "سنگر" در ادامهء این بحث، از قول پنجشیری چنین اقتباس میکند:

"... اما سلیمان لایق، دربارهء شیوهء برخورد با سردار داود در پاسخ تره کی گفت: "دا فرعون ووژل شی" نباید با قیام بازی کرد. از هومانیزم خالق معجوب، رهبر قیام ناکام سودان باید درس تاریخی گرفت. بهرحال مشی مسلط این بود که هرگاه دشمنان تاریخی ما از پنجهء نیروهای انقلابی نجات یابند، ضد انقلاب شکست خورده و محکوم به زوال، بدون تردید نیروهای خود را بسیج خواهند کرد.

در صفحهء ۲۲ این نقد، محترم ن. "سنگر" چنین می نویسد:

"پنجشیری از اینکه محترم نبی عظیمی او را دنباله رو قوت ها گفته، بخود می پیچد و تلاش می نماید تا خود را به عنوان يك قهرمان کار و مبارزه به کمک واژه ها و جملات تبارز دهد و برای

خود شخصیت بسازد."

بدین سان نور محمد "سنگر" کتاب ۴۶۰ صفحه‌ی دستگیر پنجشیری را به جمله و ورق به ورق از پرویزن بررسی و انتقاد کشیده، پریشان‌گوئی خبط و خطاها، گزروئی‌ها و تناقض‌گوئی‌ها و تخطئه‌گوئی‌های او را در مسایل فراوانی از جمله، چگونگی به قتل رسیدن نور محمد تره‌کی، به قدرت رسیدن امین، مرگ امین، کودتای سپیدیکه بر علیه بېرک کارمل صورت گرفت، مسایل مربوط به تیزس‌های ده‌گانه بېرک کارمل را از صفحات ۲۳ الی ۳۶ جزوه، شان‌پی گرفته، مورد تحلیل و تجزیه عمیق قرار داده‌اند، که نقل آن درین مختصر نمی‌گنجد و تخلص آن نیز لطف و جذبیه آن نوشته‌ها را برهم میزند. در صفحه ۳۶ در مورد چگونگی دعوت قطعات شوروی و عودت آن با استفاده از اسناد و دلایل مقنع، اتهامات پنجشیری را رد نموده و میرسد به واکنش ۱۶ حوت ۱۳۶۸ (به قول پنجشیری) یا کودتای شهنواز تنی و حکمتیار. و بعد از پرسشهای درون سوز و دندان‌شکن، بالای این گفته پنجشیری مکث می‌نماید: "با ذکر این حقایق (؟) و واقعات تلخ باز هم "جعلکاران تاریخ" ما را "خائن بوض" قلمداد کرده‌اند. مگر زمان بهترین قاضیست. نقاب‌های وطنفروشان و خائنان واقعی را پاره و پیوندهای کثیف خائنین به امر مردم و میهن روز تا روز افشاء میشود." و "سنگر" بعد از شرح و بسط این جملات ناسخته چنین نتیجه‌گیری کرده و نقد خویش را

پایان می بخشد:

"... جعلکاران تاریخ! آنانی اند که کودتای ماجراجویانه،

شانرا بنام حزب قهرمانان و شهیدان وطن مردخیز ما، ح. د. خ. ا

ثبت کردند و این خسته، گنده، شانرا در پای حزب پر افتخار ما

شکستند! جعلکاران تاریخ آنانی اند که زوال خود را، زوال ح. د. خ.

امیدانند..."

بلی، خواننده، عزیز! شما طئه، تاریخ بیدار است! وجدانهای

بصیر و خبیر کم نیستند که نتوانند سره را از ناسره تمیز دهند.

(پایان)